

سندی در مبارزه با ریزیونیسیم

احمد قاسمی

نشریه شماره ۴۱
سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان

تکثیر: حزب کار ایران (توفان)

فهرست

۲	پیشگفتار
۶	نامه به بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران
۱۰	۱ - مسائل همزیستی مسالمت آمیز و جنگ و صلح
۱۶	همزیستی مسالمت آمیز و سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی
۱۸	جنگ و صلح
۱۸	الف - سلاح اتمی و آینده‌ی بشریت
۲۲	ب - سلاح اتمی و خصلت جنگ جهانی
۲۴	ج - درباره‌ی "دنیای بدون جنگ"
۲۶	د - مضمون مبارزه در راه صلح
۲۹	۲- درباره‌ی ارزیابی امپریالیسم
۴۱	۳ - در مسئله‌ی یوگوسلاوی
۴۲	نظریه‌ی اعلامیه‌ی احزاب برادر در ۱۹۶۰
۴۳	نظریه‌ی برخی از احزاب برادر از سال ۱۹۶۱ به این طرف
۴۵	تضاد این دو نظریه
۴۵	صحت نظریه‌ی اول
۵۴	۴- در مورد بحران در دریای کارائیب
۵۴	<u>درباره‌ی نکته‌ی اول</u>
۵۸	<u>درباره‌ی نکته‌ی دوم</u>
۶۳	۱ - چرا سلاح‌های اتمی به کوبا برده شد؟

پیشگفتار

مبارزه علیه‌ی رویزیونیسم در درون کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران آن گونه که برخی می‌پندارند از پلنوم یازدهم کمیته‌ی مرکزی حزب آغاز نگردید. این پلنوم نقطه‌ی پایان مبارزه‌ی دو خط مشی در درون کمیته‌ی مرکزی بود، این پلنوم با قطعنامه‌ای که درباره‌ی خط مشی در جنبش کمونیستی تصویب کرد، به مشی رویزیونیستی و اپورتونیستی در حزب رسمیت داد.

اختلاف نظر در درون هیئت اجراییه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران در پاره‌ای مسائل ایدئولوژیک و تئوریک از کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی مبداء می‌گیرد. مسئله‌ی استالین که با نطق سری (!؟) خروشچف در کنگره‌ی بیستم مطرح گردید یکی از آن مسائل بود. این نطق بدون آن که در اختیار احزاب برادر گذاشته شود برای نخستین بار در مطبوعات آمریکا انتشار یافت.

برخورد خروشچف در این نطق به شخصیت استالین، به زندگی و فعالیت او برخورداردی ذهنی، "خاله زنکی" و فاقد جنبه‌ی علمی بود. حملات خروشچف و به دنبال آن روش گروهی از عوامل امنیت شوروی که مجسمه‌های استالین را با تحقیر و بی‌احترامی زنده‌ای به زیر آوردند، عکس‌های او را که زینت بخش اطاق‌ها و دفاتر بود پائین کشیدند و شکستند، به این نیت صورت گرفت که شخصیت استالین را در هم بکوبند، او را از مقام و اعتبار عظیم خود بیندازند. استالین مظهر مارکسیسم لنینیسم و ساختمان سوسیالیسم و دفاع از سوسیالیسم بود. بدون شکستن استالین گرایش به رویزیونیسم و سپس غلتیدن در آن، بردن جامعه‌ی سوسیالیستی به سوی سرمایه‌داری امکان نداشت. کسانی که خود فاقد شخصیت بودند می‌پنداشتند که با شکستن شخصیت استالین می‌توانند برای خود شخصیتی دست و پا کنند. سرنوشت خروشچف مصداق این شعر پرمعنای فارسی است:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد.

خروشچف می‌خواست با پائین آوردن مقام و شخصیت استالین، نامی و مقامی برای خود کسب کند. اما او در بی‌نام و نشانی فرو شد و در بی‌نام و نشانی مُرد. تاریخ از او به مثابه‌ی بزرگ‌ترین خائن به جنبش کمونیستی و کارگری نام خواهد برد.

دو تن از اعضای هیئت اجراییه کمیته مرکزی که رفیق فقید قاسمی یکی از آن دو بود این برخورد را نپذیرفتند و بر آن صحنه نگذاشتند.

مسئله‌ی گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم از طریق تحصیل اکثریت کرسی‌های پارلمان بورژوائی مسئله‌ی دیگری بود. خروشچف مبتکر گذار مسالمت آمیز نبود. ده سال پیش از او موریس تورز این موضوع را به میان کشید و بعداً هم در برنامه‌ی حزب کمونیست انگلستان جایی پیدا کرد. هیئت اجراییه‌ی حزب توده ایران در تهران از این برنامه اطلاع یافت و از همان موقع پاره‌ای از رفقا بدان با دیده‌ی تردید نگریستند. پس از کنگره‌ی بیستم نیز برخی بدان تسلیم نشدند.

این اختلاف نظرها به ویژه اختلاف در مورد استالین فقط در مذاکرات و مباحثات خصوصی تظاهر می‌کرد و در درون هیئت اجراییه‌ی کمیته‌ی مرکزی انعکاسی نمی‌یافت. رویونیست‌ها بعداً در یکی از نوشته‌های خود به درستی یادآور شدند که: این رفقا تصمیمات کنگره‌ی بیستم را نپذیرفتند و این حقیقتی است.

واقعه‌ی کوبا و دریای کارائیب در پایان سال ۱۹۶۲، که ناشی از روحیه‌ی ماجراجوئی و تسلیم طلبی خروشچف بود بحث فراوانی برانگیخت. بوری موقت برای پایان دادن به این بحث و اعلام نظر خود در فوریه ۱۹۶۳، بیانیه‌ای صادر کرد تحت عنوان "بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران درباره‌ی موضع بین‌المللی حزب" که در آن نه تنها ماجراجوئی و تسلیم طلبی خروشچف را به مثابه‌ی "آمیزه‌ی ای از استحکام اصولی و هشیاری و نرمش منطقی" مورد ستایش قرار داد، بلکه با تکیه بر صلح و همزیستی مسالمت آمیز و عمده شمردن آن، استقلال ملی و آزادی از یوغ امپریالیسم را به دست فراموشی سپرد.

"بنابراین مسلم است که در شرایط کنونی مقدم شمردن هر شعار دیگری هر قدر هم از لحاظ نهضت بین‌المللی کارگری مبارزه‌ی خلق‌ها علیه‌ی امپریالیسم با اهمیت باشد (و از آنجمله مسئله‌ی بسیار با اهمیت استقلال ملی - توفان) نمی‌تواند معنای دیگری جز کم بها دادن به شعار عمده‌ی مبارزه یعنی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد" (مردم دوره‌ی پنجم شماره ۵۴) (تکیه از توفان).

اما روگردانیدن از مبارزه به خاطر آزادی و استقلال ملی، راه تأمین صلح جهانی نیست، برعکس مبارزه در راه آزادی و استقلال، مبارزه‌ی انقلابی به خاطر رهائی از یوغ استعمار به معنی تضعیف امپریالیسم و بنابراین تضعیف نیروی جنگ افروز و تقویت صلح جهانی است. بنا بر حکم این مقاله، خلق‌ها باید از استقلال ملی چشم‌پوشند و وضع موجود یعنی سلطه‌ی امپریالیسم را بپذیرند، تا مبادا مبارزه‌ی آنها، صلح و همزیستی میان این دو قدرت بزرگ را برهم زنند. این

حکم مبنای سیاست سازشکارانه با رژیم شاه قرار گرفت، مبنای "جهات مثبت" و "انقلابات" شاه شد، مبنای محکوم کردن قیام ۱۵ خرداد گردید و غیره.

این اولین بار بود که بیانیه‌ای از طرف بوروی موقت به نام کمیته‌ی مرکزی انتشار می‌یافت که در آن سیاست اپورتونیستی راست آشکارا به چشم می‌خورد. اولین بار بود که رهبری حزب توده‌ی ایران آشکارا در سمت رویونیسم اتحاد شوروی قرار می‌گرفت.

این موضع‌گیری بدون موافقت و حتی اطلاع کمیته‌ی مرکزی باب بحث تازه‌ای را گشود، به تضاد موجود در رهبری حدت بیشتری بخشید، مسائل تازه‌ای بر مسائل مورد اختلاف افزود، مانند رهبری طبقه‌ی کارگر در جبهه‌ی واحد ملی، همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه‌ی طبقاتی، راه رشد غیر سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر به مثابه‌ی سازنده‌ی سوسیالیسم، مبارزه‌ی قهر آمیز مسلح در ایران، ارزیابی قیام ۱۵ خرداد، رابطه‌ی صلح و استقلال ملی و.... این مسائل اکنون در کنار مباحثات خصوصی در سطح هیئت‌های تحریریه‌ی مجله‌ی دنیا و ماهنامه‌ی مردم بروز می‌کرد و سرانجام هم دو تن از اعضای کمیته‌ی مرکزی که یکی مسئول ماهنامه‌ی مردم (رفیق قاسمی) و دیگری مسئول مجله‌ی دنیا بود از مسئولیت‌های خود بر کنار شدند.

سال‌های ۶۴- ۱۹۶۳ مصادف است با زمانی که اختلافات در جنبش کمونیستی در سطح وسیع جهانی مطرح می‌شود و احزاب کمونیستی و کارگری موضع خود را در قبال آن روشن می‌کنند. بوروی موقت حزب توده‌ی ایران نیز برای تعیین موضع حزب در ۱۰ دسامبر ۱۹۶۳ طی نامه‌ای به تمام اعضای کمیته‌ی مرکزی، از آنها خواست که نظر خود را در مورد اختلافات در درون جنبش کمونیستی کتباً ابراز دارند.

اکثریت اعضای کمیته‌ی مرکزی بدون اطلاع از ماهیت مسائل مورد اختلاف در پاسخ خود مشی رویونیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی را بی‌چون و چرا تأیید و از آن پشتیبانی کردند. فقط سه تن از اعضای این کمیته نظر خود را به طور مبسوط در پاسخ نامه‌ی بوروی موقت نگاشتند.

پلنوم یازدهم کمیته‌ی مرکزی که در آغاز ۱۹۶۵ تشکیل گردید به موضوع خط مشی در جنبش کمونیستی رسیدگی و رفقای دوگانه (قاسمی و فروتن) را از رهبری اخراج کرد. این پلنوم در واقع پایان یک دوره از مبارزه میان مارکسیسم - لنینیسم و رویونیسم در رهبری حزب توده‌ی ایران است، دوره‌ای که در آن اختلافات به طور مکنون از کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی آغاز

می گردد، سپس به تدریج به سطح می آید و دامنه می گیرد و سرانجام با اخراج مدافعین مارکسیسم - لنینیسم پایان می پذیرد.

سندی که در نشریه‌ی حاضر انتشار می یابد نامه‌ی رفیق قاسمی در پاسخ به نامه‌ی ۱۰ دسامبر ۱۹۶۳ بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران است. انتشار نامه‌های رفقای دوگانه‌ی دیگر در کنار نامه‌ی رفیق قاسمی می توانست دید کاملتری از جریان مبارزه علیه‌ی مشی رویونیستی در درون رهبری حزب توده‌ی ایران به دست دهد. متأسفانه به نامه‌های دو رفیق دیگر دسترسی نیست و امکان دسترسی به نامه‌ی یکی از این دو رفقا بکلی منتفی است.

فوریه ۱۹۷۵ - بهمن ۱۳۵۳

بوروئی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران رفقای عزیز

در طی نامه‌ی ۱۰ دسامبر ۱۹۶۳ نظر اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران و از جمله این جانب را درباره‌ی اختلافات موجود در جنبش کمونیستی جهانی و درباره‌ی موضع‌گیری بوروئی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران خواسته‌اید.

ولی اگر واقعاً و بدون روی و ریا باید "اظهار نظر صریح و موضع‌گیری بی‌خدشه کرد" - آن طور که بوروئی موقت در نامه‌ی خود خواستار شده است - لازمی این امر در دست داشتن اسناد مربوط به اختلافات است.

اختلافات در کجاست؟ در جنبش کمونیستی جهانی، بین کی‌هاست؟ بین احزاب کمونیستی و کارگری و در صفوف احزاب کمونیستی و کارگری. چگونه می‌توان به ماهیت اختلافات پی برد و درباره‌ی آنها قضاوت عینی داشت؟ از طریق بررسی دقیق اسنادی که در جنبش کمونیستی جهانی از طرفین اختلاف انتشار می‌یابد. ولی بوروئی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب ما تا امروز فقط اسناد مربوط به یک طرف اختلاف را در دسترس اعضای کمیته‌ی مرکزی گذاشته است. آن قدر که من اطلاع دارم از اسناد طرف دیگر فقط و فقط نامه‌ی ۱۴ ژوئن ۱۹۶۳ کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین به کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی ترجمه و در اختیار رفقای حزبی گذاشته شده است. آن عده از اعضای کمیته‌ی مرکزی را که در دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی کار می‌کنند و کم و بیش با بعضی اسناد آشنا می‌شوند ملاک قرار ندهید. آن اعضای کمیته‌ی مرکزی که در مسکو، دوشنبه، آذربایجان شوروی، لهستان و بلغارستان هستند تا کنون جز با اسناد خاص حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب لهستان و حزب کمونیست بلغارستان که همگی موضع واحدی در مسائل مورد اختلاف جنبش کمونیستی جهانی دارند با سند دیگری درباره‌ی اختلافات - البته به استثنای نامه‌ی نامبرده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین - آشنا نشده‌اند. در دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی نیز اینک ماه‌هاست که از رسیدن بولتن خبرگزاری سین خوا جلوگیری می‌شود و اعضای کمیته‌ی مرکزی که در دبیرخانه کار می‌کنند نیز از تعقیب سیر جریان اختلافات در جنبش کمونیستی جهانی بر کنار مانده‌اند. پس من از رفقای بوروئی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران می‌پرسم: آیا طلب کردن "اظهار نظر صریح و موضع‌گیری بی‌خدشه" از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران چیز دیگری جز یک اقدام صوری و بوروکراتیک می‌تواند باشد؟ چگونه یک نفر مارکسیست

می تواند درباره‌ی اسنادی که در دست ندارد اظهار نظر صریح و موضع گیری بی خدشه کند؟

عمده ترین سندی که تاکنون بوروی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران درباره‌ی اختلافات منتشر ساخته، "بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران درباره‌ی موضع بین‌المللی حزب" است. متأسفانه این سند مجمل، چیز دیگری جز جملات دکلاراتیف، جز اشارات و کنایات، جز یک سلسله تحریف فاکت‌ها، و بالاخره جز موافقت و مخالفت بی چون و چرا و بدون دلیل در بر ندارد.

اختلافاتی که امروز در جنبش کمونیستی و کارگری جهان روی داده اختلافاتی اصولی است، مربوط به استراتژی عمومی جنبش است، در سرنوشت سوسیالیسم دارای تأثیر قطعی است. وظیفه‌ی هر مارکسیستی و هر حزب مارکسیستی است که این اختلافات را با دقت کامل غوررسی کند، درست را از نادرست باز شناسد، با صداقت و صراحت کامل در جانب درست قرار گیرد و برای آن مبارزه کند. هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اصول نیست. فتوای هیچ آتوریت‌های نمی تواند وظیفه‌ی فوق را از دوش هیچ فردی و هیچ حزبی بر دارد. فقط در صورتی که مارکسیست‌های جهان این وظیفه را به وجه شایسته انجام دهند می توان جنبش جهانی کمونیستی را در شاهراه مارکسیسم - لنینیسم نگهداشت، وحدت اردوگاه سوسیالیستی و وحدت احزاب برادر را حفظ کرد و به پیروزی رسید.

به نظر من بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران این وظیفه را انجام نداده است.

بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران به قدری به این وظیفه بی توجه بود که لازم ندید به نامه‌هایی که درباره‌ی مسائل مورد اختلافات جنبش کمونیستی جهانی نوشته شد، پاسخی بدهد. من در ۳ ژوئیه و ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۳ دو نامه درباره‌ی مقالات روزنامه‌ی مردم در زمینه‌ی مسائل مورد اختلاف جنبش کمونیستی جهانی به بوروی موقت نوشتم و به اندازه‌ی درک خود، انتقاد کردم و تقاضا کردم که رفقا نکات مطروحه را مورد بررسی قرار داده، روشن گردانند. ولی رفقای بورو اصولاً دو نامه‌ی مرا ندیده گرفتند و پاسخی - اگر چه مختصر و اگر چه شفاهی - به آن ندادند. این امر دلیل آنست که رفقا به اهمیت مطلب و لزوم غوررسی آن توجه ندارند.

اما اشخاص معینی از مسئولین حزب ما برای این که اختلافات در جنبش جهانی کمونیستی را وسیله‌ای طی دعواهای خصوصی ساخته باشند جریان اخذ آراء در پلنوم دهم کمیته‌ی مرکزی درباره‌ی حزب کار آلبانی را که از طرف

کمیته‌ی مرکزی و بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی محرمانه شناخته شده بود. به منظور خاص خود برملا ساختند، در پلنوم کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان (سازمان ایالتی حزب توده ایران) مطرح کردند، بر اساس آن قطعنامه گذراندند، احمد قاسمی را در شمار "افرادی که در میان اکتسابات فکری خود باقی مانده و سیمای خود را چنان از دست می دهند که از اجرای تدابیر مورد تقاضای حزب امتناع می ورزند"، در آورند، قطعنامه‌ی پلنوم را در روزنامه‌ی ارگان با ذکر نام احمد قاسمی به چاپ رساندند، تقاضای بر کناری وی را از روزنامه‌ی مردم دادند. من در ۷ مارس و ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۳ در این زمینه به بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی نامه نوشتم و متذکر شدم که:

« این گونه اقدامات، بازی کردن با سرنوشت احمد قاسمی نیست، بازی کردن با آرمان مقدس کمونیستی با حزب و با جنبش بین‌المللی کمونیستی است. آیا رفقای بورو رسیدگی عاجل و اتخاذ تصمیم درباره‌ی این اقدام را وظیفه‌ی مبرم خود نمی دانند؟ »

عملاً معلوم شد نمی دانند. آنهایی که به چنان اقدام غیر حزبی دست زده، از ارگان رسمی حزب سوء استفاده کرده و بر ضد یک عضو کمیته‌ی مرکزی دست به تبلیغات ناجوانمردانه زده بودند از مجازات حزبی مصون ماندند. نتیجه‌ی این جریان و نظایر آن این بود و هست که مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی، در حزب ما از مسائل قابل بحث و اظهار نظر نیست، هر کس که در این زمینه نظری داشته باشد، اگر در اظهار آن کلیه‌ی موازین حزبی را نیز مراعات کند و آن را در صالح ترین مقام حزبی و مثلاً کمیته مرکزی در میان بگذارد، باز از عواقب نامطلوب مصون نخواهد ماند. بدیهی است که ایجاد چنین محیطی به رشد دموکراسی حزبی و حفظ حقوق و وظیفه‌ی افراد در اظهار نظر آزاد کمک نمی کند و زمینه‌ی لازم را برای حل مسائل بغرنجی نظیر مسائل مورد اختلاف جنبش کمونیستی جهانی آماده نمی سازد. بدون تردید چنین محیطی در اعضای کمیته مرکزی ما که همگی در مهاجرت‌اند نیز بی تأثیر نیست و اقدام بوروی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران را که از اعضاء مذکور "اظهار نظر صریح و موضع گیری بی خدشه" خواستار شده است بیش از پیش صوری و بوروکراتیک جلوه می سازد.

در هر حال اینک که اولین فرصت پیش آمده است، من وظیفه‌ی خود می دانم که نظریات خویش را در مورد مسائل مورد اختلاف جنبش کمونیستی جهانی با

صداقت و صراحت در مقابل شما عرضه بدارم. مسائل مذکور بسیار متعدد است و بحث در همه‌ی آنها مستلزم تألیف کتابی است. از این جهت به مسائل عمده که اظهار نظر درباره‌ی آنها می‌تواند مبین سمت‌گیری تئوریک نویسنده باشد اکتفا می‌کنم.
نامه‌ی حاضر حاوی مباحث زیرین است:

۱ - مسائل همزیستی مسالمت آمیز و جنگ و صلح

همزیستی مسالمت آمیز
مفهوم اول همزیستی مسالمت آمیز
مفهوم دوم همزیستی مسالمت آمیز
فقط مفهوم اول صحیح است
همزیستی مسالمت آمیز و سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی، جنگ و صلح

- الف - سلاح اتمی و آینده‌ی بشریت
- ب - سلاح اتمی و خصلت جنگ جهانی
- ج - درباره‌ی "دنیای بدون جنگ"
- د - مضمون مبارزه در راه صلح

۲ - درباره‌ی ارزیابی امپریالیسم

بخش اول
بخش دوم

۳ - در مسئله‌ی یوگوسلاوی

نظریه‌ی اعلامیه‌ی احزاب برادر در ۱۹۶۰
نظریه‌ی برخی از احزاب برادر از سال ۱۹۶۰ به این طرف
تضاد این دو نظریه
صحت نظریه‌ی اول

۴ - در مورد بحران دریای کارائیب

پیشنهاد: - برای این که نوعی مبادله‌ی نظر بین اعضای کمیته‌ی مرکزی صورت گرفته باشد، پیشنهاد می‌کنم اظهار نظر کتبی هر یک از اعضای کمیته‌ی مرکزی که در جواب بخشنامه‌ی بوروی موقت کمیته‌ی مرکزی خواهد رسید، به اطلاع همه‌ی اعضای کمیته‌ی مرکزی رسانیده شود. این کار را با توجه به امکانات مختلف می‌توان به طریق زیرین انجام داد:

۱- ماشین کردن کلیه‌ی جواب‌های رسیده و ارسال آنها برای یکایک اعضای کمیته‌ی مرکزی و مشاوران.

۲- اگر این کار ممکن نباشد، قرار دادن جواب‌های رسیده در اختیار اعضاء کمیته‌ی مرکزی که در محل اقامت بوروی موقت هستند و سپس فرستادن آنها به وسیله‌ی مسافر به نقاط دیگری که محل اقامت سایر اعضای کمیته‌ی مرکزی است.

رفقای عزیز

توجه به مسائل مورد اختلاف جنبش کمونیستی جهانی یکی از مهم‌ترین وظائف کمیته‌ی مرکزی ماست و با سرنوشت حزب ما پیوند دارد. از این جهت اتخاذ شیوه‌ی صحیح در برخورد به این مسائل اهمیت بزرگی کسب می‌کند. قوام وحدت حزب ما وابسته به مراعات اصول مارکسیسم است. من آرزو دارم که رفقای بوروی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران تصمیمات خود را در این امر خطیر بر پایه‌ی اصول مارکسیسم و حفظ وحدت حزب مبتنی سازند. اینک نظریات من درباره‌ی مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی.

۱- مسائل همزیستی مسالمت آمیز و جنگ و صلح

همزیستی مسالمت آمیز

همه‌ی احزاب کارگری و کمونیستی جهان در لزوم همزیستی مسالمت آمیز دولی که سیستم‌های اجتماعی مختلف دارند با یکدیگر همزبان و همداستانند. در این بیان هیچگونه اختلاف نظری میان آنها وجود ندارد. من هیچ حزب کارگری و کمونیستی نمی‌شناسم که تا امروز با این بیان مخالفت کرده باشد. اختلاف بر سر این بیان نیست. بر سر معنا و مفهوم همزیستی مسالمت آمیز است. در جنبش کارگری و کمونیستی جهان به طور عمده دو مفهوم از همزیستی مسالمت آمیز وجود دارد:

مفهوم اول همزیستی مسالمت آمیز

مفهوم اول همزیستی مسالمت آمیز همان است که هسته‌ی اساسی آن را لنین دریافت. این مفهوم از قانون لنینی رشد ناموزون و جهش وار کشورهای سرمایه‌داری و امکان پیروزی انقلاب در یک یا چند کشور در مرحله‌ی اول

سرچشمه می‌گیرد. اگر این صحیح است که رشد کشورهای سرمایه‌داری به طور ناموزون و جهشوار صورت می‌پذیرد و این امر در عین حال که موجب برانگیختن جنگ‌های جهانی امپریالیستی است، ممکن است به پیروزی انقلاب در یک یا چند کشور سرمایه‌داری منتهی گردد، در این صورت وضع تازه‌ای در جهان به وجود می‌آید که عبارت است از وجود دو سیستم اجتماعی متضاد، سرمایه‌داری و سوسیالیستی (در یک یا چند کشور). لنین می‌آموزد که امپریالیسم جهانی پس از آن که نتوانست از ظهور و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور جلوگیری کند، به ناچار باید با او یا با آنها از در همزیستی مسالمت آمیز در آید. این سیاستی است که کشور یا کشورهای سوسیالیستی در روابط خارجی با کشورهای سرمایه‌داری به کار می‌برند و کشورهای اخیر را به قبول آن وا می‌دارند. همزیستی مسالمت آمیز دولتی که سیستم‌های اجتماعی مختلف دارند، یک ضرورت تاریخی است. کشورهای سوسیالیستی در راه این ضرورت تاریخی گام می‌گذارند و کشورهای سرمایه‌داری را به پذیرش آن مجبور می‌سازند.

تاریخ بر تأیید این آموزش لنینی گواهی می‌دهد. نخستین که، کشور سوسیالیستی شوروی به وجود آمد، امپریالیست‌ها بهیچوجه به همزیستی با آن تن در ندادند و گروهی از کشورها را به مداخله‌ی مسلحانه در مهد سوسیالیسم و سرنگونی قدرت شوراها برانگیختند. فقط پس از آن که دولت شوروی حملات مداخله‌گران را در هم شکست امپریالیست‌ها به همزیستی مسالمت آمیز با آن تن در دادند و به تدریج یکی بعد از دیگری آن را به رسمیت شناختند. ولی این همزیستی مسالمت آمیز دیری نپائید. در ژوئن ۱۹۴۱ دوباره حمله‌ی راهزنامه بر اتحاد شوروی روی داد. و فقط پس از آن که جنگ کبیر میهنی به پیروزی بر فاشیسم انجامید، دوباره دوران همزیستی مسالمت آمیز آغاز شد. لنین در نوامبر ۱۹۲۰ مناسبات کشور شوراها و کشورهای سرمایه‌داری را این طور تشریح می‌کرد:

« دولت‌های بورژوائی توانستند از جنگ امپریالیستی بورژوا بیرون بیایند... آنها قادر نیستند جمهوری شوراها را که تقریباً هیچ نیروی نظامی ندارد در هم بشکنند... ما در چنان وضعیتی هستیم که در عین حال که به پیروزی جهانی که برای ما یگانه پیروزی پایدار بشمار می‌آید نائل نیامده‌ایم، شرایطی به دست آورده‌ایم که در آن شرایط می‌توانیم در کنار دولت‌های امپریالیستی زیست کنیم و اینک آنها مجبوراند با ما وارد

روابط تجارتي شوند. ما در جريان اين مبارزه، حق زيست مستقل به دست آورده ايم. ^۱».

لنين در موقع ارزيابي قرارداد راپالو (قراردادي كه در آوريل ۱۹۲۲ بين آلمان و دولت شوروي بسته شد)، مي گويد:

« كه فقط چنين قراردادي براي روابط كشور سوسياليستي با دول سرمايه‌داري "نرمال" است، زيرا كه اين قرارداد "تساوي حقوق بين دو سيستم مالكي" را مراعات مي كند. آن گاه لنين تأكيد مي كند كه اين امر مربوط به حالت موقت است مربوط به موقعي است كه هنوز تمام جهان از مالكي خصوصي و آشفتگي اقتصادي و جنگ كه زائده‌ي آن است جدا نشده و به سيستم عالي مالكي نپيوسته است. ^۲»

به اين طريق لنين در واقع حدود همزيستي مسالمت آميز بين دو سيستم را معين کرده است: تا وقتي كه سوسياليسم فقط در يك يا چند كشور بر قرار است و جهانگير نيست و در كنار دول سرمايه‌داري به سر مي برد، بايد روابط دول اخير با كشور يا كشورهاي سوسياليستي بر اساس تساوي حقوق مبتني باشد.

لنين در گزارش به كنگره‌ي نهم شوراهاي سراسر روسيه اين پرسش را مطرح مي كند: "آيا اين امر به طور كلي قابل تصور است كه جمهوري سوسياليستي در محاصره‌ي سرمايه‌داري وجود داشته باشد؟" و چنين پاسخ مي گويد:

"اينكه اين امر در عرصه‌ي سياسي و نظامي ممكن است، به ثبوت رسیده است: اين ديگر فاكت است." و باز مي پرسد: "اما در عرصه‌ي بازرگاني چطور؟ در عرصه‌ي گردش اقتصادي چطور؟" آيا محاصره‌ي اقتصادي امپرياليست‌ها كشور شوراها را تهديد نمي كند؟ و آن گاه چنين پاسخ مي گويد: "تجربه‌ي محاصره‌ي (بلوكاد) نشان داد كه معلوم نيست اين كار براي کدام طرف زيانمندتر است: براي محاصره كنندگان يا براي محاصره شونده‌گان". تجربه نشان داد كه كشورهاي سرمايه‌داري علي رغم تهديدهاي مكررشان با كشور شوراها وارد روابط اقتصادي شده‌اند و اگرچه هنوز ميزان آن كم است، ولي "يكي از نتايج مهم

^۱ - لنين جلد ۳۱ صفحه‌ي ۳۸۴

^۲ - لنين جلد ۳۳

سال ۱۹۲۱ به شمار می آید.^۳ لنین اظهار اعتماد می کند که روابط مذکور پیوسته بسط خواهد یافت و تحکیم خواهد شد زیرا که: "نیروئی هست که از آرزو، اراده و تصمیم کلیه دولت‌ها و طبقات متخاصم ما بیشتر است. این نیرو عبارت است از روابط مشترک اقتصاد جهانی که دول مذکور را به داشتن روابط با ما وامیدارد".^۴ به طور خلاصه می توان گفت که آن همزیستی مسالمت آمیز که لنین در نظر دارد دارای چنین خصوصیتی است:

- ۱- همزیستی مسالمت آمیز در مورد روابط کشور یا کشورهای سوسیالیستی با دول سرمایه‌داری مفهوم و مصداق پیدا می کند.
- ۲- همزیستی مسالمت آمیز مربوط به دورانی است که سوسیالیسم هنوز در مقیاس جهانی پیروز نشده و محدود به یک یا چند کشور است.
- ۳- همزیستی مسالمت آمیز کشور یا کشورهای سوسیالیستی از یک طرف و دول امپریالیستی از طرف دیگر، عبارتست از زیستن آنها در کنار یکدیگر با داشتن روابط اقتصادی و سیاسی بر اساس حقوق متساوی.
- ۴- دول امپریالیستی با همزیستی مسالمت آمیز با کشور یا کشورهای سوسیالیستی مخالفاند و فقط در اثر مقتضیات نیروی سیاسی، اقتصادی و نظامی، کشورهای اخیر به این سیاست تسلیم می شوند.

مفهوم دوم همزیستی مسالمت آمیز

مفهومی که امروز برخی از احزاب کمونیستی و کارگری به همزیستی مسالمت آمیز می دهند، به مراتب از این پردامنه تر است و با مفهوم اول تفاوت دارد. اینک چند مثال:

"همزیستی مسالمت آمیز عبارتست از سیستم روابطی بین دولت‌ها که مبتنی باشد بر تفاهم متقابل، بر اعتماد و مسابقه‌ی بدون توسل به جنگ، سیستمی که مبتنی باشد بر تضمین کامل آزادی و استقلال کلیه ملل و بالنتیجه مبتنی باشد بر حل عاقلانه‌ی مسائلی که هنوز حل نشده و موجب مناقشات و تصادمات بین‌المللی است".

^۳ - همانجا صفحه‌ی ۲۶

^۴ همانجا صفحه‌ی ۱۲۹

"استراتژی همزیستی مسالمت آمیز عبارت است از آنچنان استراتژی‌ای که مبتنی باشد بر تفاهم متقابل، بر مذاکرات عقلانی و سنجیده، بر جستجوی آنچنان راه حل‌هایی که برای هر دو طرف قابل قبول باشد".^۵

مثال دیگر

"همزیستی مسالمت آمیز وظیفه‌ی اساسی استراتژیک است. در عین حال ما با کمال روشنی اعلام داشته‌ایم که همزیستی مسالمت آمیز به هیچ وجه عبارت از استاتوس کوو یعنی تحکیم روابط کنونی جهانی نیست. همزیستی مسالمت آمیز عبارتست از کاراکتر جدید روابط بین‌المللی که باید برای همه‌ی خلق‌ها استقلال و آزادی آنها را تأمین کند".^۶

مثال دیگر

"لازمه‌ی همزیستی مسالمت آمیز عبارتست از: اعراض از جنگ به عنوان وسیله‌ی حل و فسخ مسائل مورد اختلاف بین دولت‌ها، حل و فسخ آنها از طریق مذاکرات، تساوی حقوق، تفاهم و اعتماد متقابل میان دولت‌ها، احترام به منافع متقابل، عدم مداخله در امور داخلی، به رسمیت شناختن حق هر ملت در این که خودش کلیه‌ی مسائل مربوط به کشورش را حل کند، احترام کامل حق حاکمیت و تمامیت ارضی کلیه‌ی کشورها، بسط و توسعه‌ی همکاری اقتصادی و فرهنگی بر اساس تساوی کامل و امتیازات متقابل".^۷

مثال دیگر

"همزیستی مسالمت آمیز می‌تواند و باید با مسابقه‌ی مسالمت آمیز در امر ارضاء کلیه‌ی نیازمندی‌های بشر به بهترین وجه همراه باشد".^۸

فقط مفهوم اول صحیح است.

به نظر من مفهوم دوم که به همزیستی مسالمت آمیز داده می‌شود، به دلایل زیرین صحیح نیست:

الف - همزیستی مسالمت آمیز به معنای لنینی آن مربوط است به رابطه‌ی کشورهای سوسیالیستی با دول امپریالیستی. ولی در حالت دوم مفهوم همزیستی مسالمت آمیز بسط داده شده و به رابطه‌ی عموم دولت‌ها با یکدیگر شامل گردیده

^۵ - از گزارش تولیاتی به کنگره‌ی دهم حزب کمونیست ایتالیا ۲ دسامبر ۱۹۶۲

^۶ - مقاله‌ی پالمیروتولیاتی پراودا ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۶۳

^۷ - از برنامه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی

^۸ - از مقاله‌ی خروشچف در مجله‌ی آمریکائی "فورین آفرز" در ۱۹۵۹

است و حال آن که رابطه‌ی کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر به کلی از نوع دیگر است، بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری است. از طرف دیگر پس از جنگ دوم جهانی یک سلسله از دولت‌های نواستقلال به ظهور رسیده‌اند که اگرچه سیستم اجتماعی آنها از ریشه با سیستم سوسیالیستی اختلاف دارد ولی رابطه‌ی کشورهای سوسیالیستی با آنها همان رابطه با دولت‌های امپریالیستی نیست.

ب - در مفهوم دوم مقولات مختلفی با یکدیگر مخلوط و مشتبه شده است. این که کشورهای با سیستم مختلف اجتماعی باید با یکدیگر همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند یک مطلب است و این که ملت‌های اسیر باید آزادی و استقلال به دست آورند یک مطلب دیگر. هیچگاه همزیستی مسالمت آمیز سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی به خودی خود موجب آزاد شدن ملت‌های اسیر نمی‌شود. آزادی ملت‌های اسیر بدون مبارزه‌ی خود آن ملت‌ها غیر ممکن است. "تضمین کامل آزادی و استقلال کلیه‌ی ملل" فقط پس از برافتادن امپریالیسم امکان پذیر است نه در شرایط همزیستی مسالمت آمیز امپریالیسم با سوسیالیسم.

اگر همزیستی مسالمت آمیز را به آن معنی بگیریم که در حالت دوم ذکر شده است در آن صورت باید بگوئیم که پس از برقراری همزیستی مسالمت آمیز دیگر مبارزه‌ی ملت‌های اسیر برای آزادی و استقلال ضرورت ندارد، زیرا که استقلال و آزادی آنها را همزیستی مسالمت آمیز به طور "کامل" تأمین می‌کند. در آن صورت باید بگوئیم که با فرا رسیدن دوران همزیستی مسالمت آمیز، دوران انقلابات ملی و ضد استعماری سپری می‌شود.

ج - از مفهوم دوم چنین بر می‌آید که اگر همزیستی مسالمت آمیز برقرار شود (و در واقع آن گاه برقرار است که) امپریالیسم با سوسیالیسم مسابقه خواهد گذاشت، که کدام یک بهتر می‌توانند نیازمندی‌های بشر را مرتفع سازند.

این مفهوم به آن معنی است که امپریالیسم در دوران همزیستی مسالمت آمیز به تدریج تغییر ماهیت می‌دهد و به مواضع سوسیالیسم نزدیک می‌شود. و چنین مفهومی نادرست و زیان بخش است.

د - هدف استراتژیک ما همزیستی مسالمت آمیز نیست. انقلاب پرولتاریائی جهانی است. همزیستی مسالمت آمیز در نظر ما یک ضرورت تاریخی برای دوران معینی است که سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی در کنار هم وجود دارند. ما از این ضرورت تاریخی برای ساختمان و تحکیم سوسیالیسم در اردوگاه سوسیالیستی و کمک به انقلاب جهانی پرولتری و استقرار سوسیالیسم در سراسر جهان استفاده می‌کنیم.

۵ - اعراض از جنگ برای حل و فصل مسائل مورد اختلاف دو سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی، یکی از عناصر همزیستی مسالمت آمیز است. ولی در مفهوم دوم همزیستی مسالمت آمیز، این امر به کلیه‌ی مسائل مورد اختلاف "بین دولت‌ها" بسط داده شده است. در صورتی که در اثر مواضعی که امپریالیست‌ها از پیش اشغال کرده‌اند و به خودی خود حاضر به عقب نشینی از آن‌ها نیستند، کشورهای نو استقلال در حفظ و تحکیم و توسعه‌ی استقلال خویش نمی‌توانند همیشه و در همه جا به مذاکرات متوسل شوند و از این حدود پا را فراتر نگذارند. کافی است جنگ اندونزی را با هلند برای پاک کردن سرزمین ایریان شرقی، جنگ هند را با پرتقال برای رهائی گوا به خاطر آوریم. توسل به این جنگ‌ها درست بود و اعراض از آنها درست نبود.

مفهوم دوم همزیستی مسالمت آمیز که در مورد حل و فصل مسائل مورد اختلاف بین‌المللی نافی این گونه موارد است، به رشد جنبش نجات بخش ملت‌ها و مبارزه‌ی ضد امپریالیستی آنها زیان می‌رساند. این مفهوم در واقع تثبیت وضع موجود جهان است.

همزیستی مسالمت آمیز و سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی

غلو در معنا و اهمیت و نتیجه‌ی همزیستی مسالمت آمیز به جایی رسیده که بعضی از احزاب برادر، همزیستی مسالمت آمیز را "یگانه اصل صحیح" سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی، خط کلی و عمومی سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی دانسته‌اند. اینک چند مثال برای نمونه:

"خط عمومی سیاست خارجی ما عبارتست از اصل همزیستی مسالمت آمیز".^۹

همزیستی مسالمت آمیز "خط کلی سیاست خارجی شوروی است که در برنامه‌ی ما تأیید شده است".^{۱۰}

همه‌ی جهان بار دیگر به این نکته معتقد شد که پرنسپ همزیستی مسالمت آمیز دولت‌ها، پرنسپیی که اساس سیاست خارجی لنینی کشور ماست، امروز یگانه پرنسپ عاقلانه در روابط بین‌المللی است.^{۱۱}

^۹ - گزارش ژبوکف به کنگره‌ی ۸ حزب کمونیست بلغارستان ۵ نوامبر ۱۹۶۲

^{۱۰} - گزارش کاسیگین به مناسبت ۴۵ سالگی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

^{۱۱} - مقاله‌ی و. برووسکی در پراودا ۲۲ نوامبر ۱۹۶۲

"همزیستی مسالمت آمیز یک شکل عالی مبارزه‌ی طبقاتی است. همزیستی مسالمت آمیز پیوسته پرنسیپ اساسی سیاست خارجی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بوده و هست."^{۱۲}

"پرنسیپ لنینی همزیستی مسالمت آمیز خط کلی سیاست خارجی حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب مارکسیستی - لنینیستی است."^{۱۳}

عیب بزرگ این نوع انطباق اصل همزیستی مسالمت آمیز کاملاً آشکار است. اگر ما پرنسیپ همزیستی مسالمت آمیز را "پرنسیپ اساسی" سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی و "یگانه پرنسیپ عاقلانه در روابط بین‌المللی" بدانیم، پرنسیپ انترناسیونالیسم پرولتری و پرنسیپ کمک برادرانه به نهضت‌ها و دولت‌های ضد امپریالیستی را در واقع حذف کرده‌ایم.

در اعلامیه‌ی احزاب برادر در سال ۱۹۶۰ چنین گفته می‌شود:

« نیروهای متحد اردوگاه سوسیالیستی، حمایت از کشورهای سوسیالیستی را در قبال تجاوزات ارتجاع امپریالیستی تضمین می‌کند. از این رو بهم پیوستگی دولت‌های سوسیالیستی در اردوگاه واحد، وحدت استحکام یابنده و قدرت روزافزون این اردوگاه، پیروزی کامل سوسیالیسم را در مجموع این سیستم تأمین می‌نماید.

شرط عمده‌ی بین‌المللی دستاوردها و کامیابی‌های آنها عبارت است از: کمک و پشتیبانی متقابل، استفاده از کلیه‌ی مزایائی که وحدت و یکپارچگی کشورهای سوسیالیستی به وجود می‌آورند... کلیه‌ی کشورهای سوسیالیستی وحدت اردوگاه سوسیالیستی را مانند مردمک چشم خویش مراقبت می‌کنند. »

و در جای دیگر:

« کشورهای سوسیالیستی دوستان صادق و وفادار خلق‌هائی هستند که در راه آزادی خویش مبارزه می‌کنند. یا هم اکنون خود را از یوغ امپریالیسم آزاد کرده‌اند. آنها در همان حال که هرگونه مداخله در امور داخلی دولت‌های جوان ملی را از نظر اصولی رد می‌کنند، وظیفه‌ی

^{۱۲} - از سلسله مقالات ایومرو در روزنامه‌ی هومانیته ژانویه‌ی ۱۹۶۳

^{۱۳} - سرمقاله‌ی روزنامه‌ی پرآودا ژانویه‌ی ۱۹۶۳

بین‌المللی خود می‌دانند که به خلق‌ها در مبارزه برای تحکیم استقلال ملی خویش کمک کنند. آنها به این کشورها در تکامل ترقیخواهانه‌ی خویش، در ایجاد صنایع ملی، در تکامل و تحکیم اقتصاد ملی و هم‌چنین تدارک کادرهای خویش به‌طور همه‌جانبه کمک و مساعدت می‌کنند. آنها با این کشورها در مبارزه به‌خاطر صلح جهانی، بر ضد تجاوز امپریالیستی همکاری می‌نمایند."

اینک این سؤال پیش می‌آید که آیا این وظایفی که اعلامیه‌ی احزاب در برابر کشورهای سوسیالیستی گذاشته است در چارچوب روابطی است که آنها با کشورهای امپریالیستی دارند؟ آیا این وظایف در دایره‌ی مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز دو سیستم می‌گنجد؟ آیا انحصار پرنسیپ‌های سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی به اصل همزیستی مسالمت‌آمیز دو سیستم، یا این اصل را به عنوان خط عمومی و کلی سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی پذیرفتن، به معنای نفی وظایف فوق نیست؟

پس لازم می‌آید که سیاست خارجی کشور سوسیالیستی بر سه پایه استوار باشد:

- ۱- بسط و توسعه‌ی روابط دوستی و همکاری بین کشورهای اردوگاه سوسیالیستی بر اساس انترناسیونالیسم پرولتاریائی.
- ۲- مبارزه برای همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهایی که سیستم اجتماعی مختلف دارند، بر اساس پنج پرنسیپ همزیستی مسالمت‌آمیز و علیه‌ی سیاست تهاجم و جنگ امپریالیسم.
- ۳- پشتیبانی از مبارزه‌ی انقلابی کلیه‌ی خلق‌ها و ملل اسیر.

جنگ و صلح

در مورد جنگ و صلح به‌طور عمده سه مسئله‌ی مورد اختلاف وجود دارد:

الف- سلاح اتمی و آینده‌ی بشریت.

طرح مسئله چنین است:

این که امکان جلوگیری از جنگ جهانی وجود دارد مورد تردید نیست. هیچ حزب کارگری و کمونیستی در این باره تردید نکرده است.

ولی وقتی که می گوئیم "امکان" جلوگیری از جنگ جهانی وجود دارد، این حکم به خودی خود مستلزم حکم دیگری است، حاکی از امکان جنگ جهانی، احزاب کمونیستی و کارگری، کلیه نیروها را به کار خواهند انداخت تا امکان جلوگیری از جنگ جهانی را به صورت واقعیت درآورند. اما چون امپریالیسم جنگ طلب نیز وجود دارد، باید امکان دیگری را نیز در نظر گرفت و در باره آن اندیشید. باید دید که اگر امپریالیست‌ها در تعقیب آزمندانه‌ی منافع خود، جهان را به جنگ بکشانند، در آن صورت آینده‌ی جهان چه خواهد شد؟ در نامه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به حزب کمونیست چین مورخ ۳ آوریل ۱۹۶۳ چنین گفته شده است:

« تضمینی وجود ندارد که امپریالیست‌ها در صدد برانگیختن جنگ جهانی بر نیایند. کمونیست‌ها باید چنین خطری را به طور روشن در نظر داشته باشند. »

در اینکه چنین جنگی مصائب بی نظیر برای بشریت به بار خواهد آورد، تردیدی نیست و هیچکس خلاف آن را نمی گوید. اما آیا در این مصائب فقط امپریالیسم از میان می رود و بشریت می تواند این مصائب را با همه‌ی سختی‌ها از سر بگذارند و آینده‌ی خویش را بسازد، یا این که بشریت هم با امپریالیسم در خاک خواهد شد؟

نوع جوابی که به این سؤال داده شود در تعیین خط مشی بشریت صلح خواه تأثیر قطعی دارد. اگر امکان نابودی بشر به دست امپریالیست‌ها در میان است، در آن صورت دور نمای هستی بشر تیره است، بشر نمی تواند با خوش بینی به آینده نگاه کند، فداکاری به خاطر آینده معنای خود را از دست می دهد. اگر برانگیخته شدن جنگ جهانی با نابودی بشریت برابر است، در آن صورت طرفداری حفظ صلح "به هر قیمت"، تسلیم به هر شانتاژ امپریالیست‌ها، اتخاذ شیوه‌ی تسلیم طلبی در برابر آنها، مبنای اجتماعی پیدا می کند.

ولی اگر حتی در صورت وقوع یک جنگ جهانی با وجود مصائب بی نظیر آن، بشریت امپریالیسم را در خاک می کند و خود به حیات خویش، به حیاتی که روز به روز شکوفان تر می گردد، ادامه می دهد در آن صورت هستی بشر با وجود یک سانحه‌ی وحشتناک دارای دور نماست. بشر می تواند با خوش بینی به آینده نگاه کند، فداکاری به خاطر آینده معنای خود را همچنان حفظ می کند. در چنین صورتی بشر با امیدواری و قوت نفس با امپریالیسم روبرو می شود، در

چنین صورتی شیوهی تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم با خیانت به آینده بشریت برابر است.

اینک که طرح مسئله و اهمیت چگونگی حل آن معلوم شد، باید گفت که احزاب کمونیستی و کارگری در جواب به این مسئله با هم توافق نظر ندارند و میان آنها دوگانگی موجود است. برای نمونه می توان به این جواب ها مراجعه کرد.

دسته‌ی اول:

اعلامیه احزاب برادر مورخ ۱۹۶۰:

"اگر دیوانگان امپریالیست جنگ را آغاز کنند، آن وقت خلق‌ها سرمایه‌داری را از سطح زمین روفته، به گور خواهند سپرد".
مثال دیگر:

"ما با روشنی کامل اعلام می داریم: اگر متجاوزان جنگ اتمی را برانگیزند بدون تردید خودشان در شعله‌های آن خواهند سوخت".^{۱۴}

"جنبش کمونیستی عقیده دارد که اگر امپریالیست‌ها جنگ برانگیزند، این به معنای هلاک قطعی نظام پوسیده‌ی سرمایه‌داری خواهد بود".^{۱۵}

"بدون تردید در نتیجه‌ی جنگ جهانی اتمی، اگر چنین جنگی به وسیله‌ی دیوانگان امپریالیست برانگیخته شود، سیستم سرمایه‌داری که زاینده‌ی جنگ است، به هلاکت ناگزیر دچار خواهد شد".^{۱۶}

امپریالیسم "نمی تواند جنگ جهانی اتمی برانگیزد، بدون این حساب که خود را در معرض هلاکت قرار می دهد".^{۱۷}

"اینک امپریالیست‌ها می ترسند که به ما دست بزنند. آنها می گویند: ما می توانیم به آنها دست بزنیم، اما در جنگی که برانگیخته شود خودمان به هلاکت خواهیم رسید و این واقعیت است. ترس از هلاکت، آنها را از حمله بر ما، بر کشورهای سوسیالیسم، باز می دارد. این بد نیست. دیگر امپریالیست‌ها از شکست ما از طریق حمله‌ی مستقیم جنگی محروم شده‌اند".^{۱۸}

^{۱۴} - نطق خروشچف در کنگره‌ی جهانی خلق سلاح و صلح ۱۰ ژوئیه ۱۹۶۲

^{۱۵} - سرمقاله‌ی پراودا ۷ - ۱ - ۱۹۶۳

^{۱۶} - نطق خروشچف در کنگره‌ی حزب سوسیالیست متحده‌ی آلمان ۱۶ - ۱ - ۶۳

^{۱۷} - از نامه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کمیته‌ی مرکزی حزب

کمونیستچین ۳ آوریل ۱۹۶۳

^{۱۸} - از نطق خروشچف در جلسه‌ی کارکنان صنعت و ساختمان جمهوری روسیه ۲۴ آوریل

۱۹۶۳

"جنگ جهانی جدید - اگر آن را برانگیزند(امپریالیست‌ها)- با شکستی خورد کننده تر از شکست هیتلر در جنگ دوم جهانی پایان خواهد یافت".^{۱۹}

"همین که خلق‌های جهان هشیاری خود را بالا ببرند و آمادگی کامل داشته باشند، در شرایطی که اردوگاه سوسیالیستی نیز دارای اسلحه‌ی معاصر است، می‌توان به تحقیق گفت که اگر امپریالیست‌های آمریکائی یا امپریالیست‌های دیگر از امضاء موافقت نامه درباره‌ی منع سلاح اتمی و هسته‌ای سر باز زنند و "با برانگیختن خشم کلیه‌ی جهانیان" جنگ با سلاح اتمی و هسته‌ای را برانگیزند، در آن صورت نتیجه‌ی امر نابودی سریع خود این جانوران که در محاصره‌ی خلق‌های جهان خواهند افتاد، خواهد بود، نه نابودی بشریت... اگر امپریالیست‌ها چنین قربانی‌هایی را بر کشورهای جهان تحمیل کنند، ما مطمئنیم که تجربه‌ی انقلاب در روسیه و چین نشان داده است، چنین قربانی‌هایی بی‌ثمر نخواهد ماند. خلق‌های پیروزمند با آهنگ فوق‌العاده سریعی بر روی خرابه‌های امپریالیسم معدوم، تمدنی را که هزار بار عالی‌تر از تمدن سرمایه‌داری است ایجاد خواهند کرد و آینده‌ی واقعاً زیبایی خود را خواهند ساخت".^{۲۰}

دسته دوم:

"مسئله اینطور مطرح میشود: یا همزیستی مسالمت آمیز یا نابودی اتمی و بالنتیجه پایان تمدن ما. در برابر چنین آلترناتیوی تردیدی نیست که کدام یک را باید انتخاب کرد".^{۲۱}

"در چنین شرایطی روشن است که یا باید به خلع سلاح دست زد یا باید نابود شد".^{۲۲}

"اگر سیاست تهاجمی امپریالیستی ادامه یابد، اگر سیاست انشعاب جهان ادامه یابد، این امر به نابودی تمدن ما منجر خواهد شد".^{۲۳}

"اگر همه‌ی سلاح‌های راکتی - هسته‌ای موجود منفجر شوند، در آن صورت اتمسفر زمین آن چنان آلوده خواهد شد که نمی‌توان دانست انسان‌هایی که زنده می‌مانند در چه وضعیتی خواهند بود. آیا بر مردگان رشک خواهند برد؟".^{۲۴}

^{۱۹} - از نطق خروشچف در جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست

^{۲۰} - از مقاله‌ی "زنده باد لنینیسم" نوشته‌ی خون سی ۱۹۶۰

^{۲۱} - از گزارش تولیاتی به کنگره‌ی دهم حزب ایتالیا در دسامبر ۱۹۶۲

^{۲۲} - از مقاله‌ی موریس تورز در کایه دو کمونیسم نوامبر ۱۹۶۲

^{۲۳} - از نطق تولیاتی در میلان ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۶۳

^{۲۴} - از نطق خروشچف در میتینگ دوستی مجار و شوروی در مسکو ۱۹ - ۷ - ۶۳

باید توجه داشت که مسئله‌ی رابطه‌ی بمب اتمی با آینده‌ی بشریت فقط از روی قدرت بمب اتمی معین نمی‌شود. در این مورد نیز انسان‌های سازنده‌ی تاریخ، نقش خویش را مانند همیشه ایفاء می‌کنند. به نظر من کسانی که برای بمب اتمی نقش اصلی و برای انسان‌ها نقش فرعی قائل‌اند، در اشتباه‌اند.^{۲۰}

به عقیده‌ی من حدود و ثغور مطلب همان است که در اعلامیه‌ی ۱۹۶۰ احزاب برادر بیان شده است: اگر امپریالیست‌ها جنگ جهانی دیگری را بر بشریت تحمیل کنند، امپریالیسم نابود خواهد شد نه بشریت. بشریت با وجود مصائب عظیمی که خواهد دید دنیای سعادت بخش سوسیالیسم را بر روی خرابه‌های امپریالیسم بنیاد خواهد نهاد.

البته این حکم به آن معنا نیست که پس کمونیست‌ها باید مصائب عظیم ناشی از جنگ جدید را ندیده بگیرند و به برانگیختن آن دامن زنند. کمونیست‌ها هرگز به مصائب بشری بی‌اعتناء نیستند. به ویژه که راه صلح جهانی را برای نیل به سوسیالیسم جهانی، راهی مطمئن و بی‌برو برگرد می‌دانند. این حکم به آن معناست که در هیچ حالتی نباید به آینده‌ی بشریت بد بین بود، آینده‌ی بشریت در هر صورت آن چنان تابناک است که ارزش دارد انسان به خاطر آن فداکاری کند. این حکم به آن معناست که هرگز نباید به شانتاژ امپریالیست‌ها تن در داد و هیچگاه نباید به راه تسلیم طلبی که ناشی از "بیچارگی" است و تیره‌کننده‌ی آینده‌ی درخشان بشریت است گام گذاشت.

ب- سلاح اتمی و خصلت جنگ جهانی.

نظریه‌ی مارکسیست‌ها همیشه چنین بوده که جنگ ادامه‌ی سیاست است و خصلت جنگ از روی خصلت سیاستی معین می‌شود که آورنده‌ی جنگ است. هر سیاستی هم خاص طبقه‌ی معینی است. به این طریق کاملاً روشن می‌شود که جنگ عادلانه کدام و جنگ غیر عادلانه کدام است.

ولی برخی از احزاب کارگری و کمونیستی به مناسبت پیدایش سلاح اتمی اظهاراتی درباره‌ی خصلت جنگ جهانی کرده‌اند که به این حکم روشن مارکسیستی سایه می‌اندازد. خلاصه‌ی نظریه‌ی آنها اینست که چون سلاح اتمی، سلاح امحاء جمعی است و امپریالیست و غیر امپریالیست نمی‌شناسد و در کشورهای امپریالیستی نیز توده‌های مردم را نابود می‌کند، آن مرز سابق که میان جنگ‌های

^{۲۰} - نمونه‌ی آن در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی پرودا ۷ ژانویه‌ی ۱۹۶۲ می‌توان یافت

عادلانه و غیر عادلانه موجود بود، یعنی جنبه‌ی طبقاتی جنگ از بین می‌رود. سلاح اتمی موجب تغییر خصلت جنگ است. به این عبارت توجه کنید:

« انحصارگران و امپریالیست‌ها هرچه باشند از لحاظ نسبی مثنی‌ناچیز هستند، ولی جمعیت کشورهای سرمایه‌داری به طور اساسی از طبقه‌ی کارگر، دهقانان زحمتکش و روشنفکران زحمتکش ترکیب شده است. بمب اتمی هم تشخیص نمی‌دهد که کی امپریالیست است و کی زحمتکش. این بمب منطقه‌ها را می‌کوبد و به این جهت در برابر هر یک نفر انحصارگر میلیون‌ها کارگر نابود خواهند شد. »

و آنگاه از این عبارت نتیجه گرفته شده است که اگر کسی بگوید در جنگ جهانی احتمالی آینده، سرمایه‌داری نابود می‌شود، برخورد او به جنگ "برخورد طبقاتی در مبارزه به خاطر محور سرمایه‌داری" نیست.^{۲۶} ظاهراً بر اساس همین استدلال است که نماینده‌ی یک حزب برادر دیگر گفته است: سلاح اتمی "خود خصلت جنگ را عوض کرده است."^{۲۷} ولی مگر خصلت طبقاتی جنگ را از روی منشاء طبقاتی آنهایی که به جنگ می‌روند معین باید کرد؟ هیچ جنگی را تاریخ به خاطر ندارد که فقط اعضاء معدود طبقات حاکمه در آن شرکت جسته باشند. در هر جنگی همیشه در دو جبهه‌ی متخاصم، توده‌های زحمتکش صف آرائی می‌کنند. جنایت طبقات استثمارگر در همین است که با نیرنگ و زور خود مردم زحمتکش را برای دفاع از منافع که متضاد با منافع آنهاست به زیر ساطور جنگ می‌کشانند، جنگی که دنباله‌ی سیاست طبقاتی خودشان است، جنگی که غیر عادلانه است، جنگی که اگر برپا شد بدون تردید باید آن را با جنگ عادلانه روبرو ساخت.

اگر ما تشخیص ندهیم که جنگ عادلانه کدام و جنگ غیر عادلانه کدام است، اگر تشخیص ندهیم که جبهه‌ی امپریالیست‌ها کدام و جبهه‌ی زحمتکش‌ها کدام است، اگر برای جنگ خصلت طبقاتی قائل نباشیم، در آن صورت دچار پاسیفیسم

^{۲۶} - از نامه‌ی سرگشاده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به سازمان‌های

حزبی مورخ ۱۴ ژوئیه‌ی ۱۹۶۳

^{۲۷} - مقاله‌ی تولیاتی در مجله‌ی "ریناشیتا" که در پراودای ۱۵ ژانویه ۱۹۶۳ نقل شده است

بورژوائی خواهیم شد، به تسلیم طلبی در برابر امپریالیست‌ها تن خواهیم داد و عملاً به جنگ افروزی آنها کمک خواهیم کرد.

ملاک تشخیص خصلت جنگ، نوع اسلحه نیست، بلکه نوع سیاستی است که جنگ دنباله‌ی آن است.

ج- درباره‌ی "دنیای بدون جنگ"

آشناگی‌ای که در مفهوم همزیستی مسالمت آمیز و در خصلت جنگ به وجود آمده، باعث شده است که دو حکم مختلف زیرین با یکدیگر مشتبه گردد: "امکان جلوگیری از جنگ جهانی میان دو سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی" و "امکان جلوگیری از هر گونه جنگ".

مارکسیست‌ها در عین حال که جلوگیری از جنگ جهانی میان دو سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی را ممکن و ضرور می‌شمارند، جلوگیری از جنگ‌های عادلانه مانند جنگ‌های داخلی و جنگ‌های نجات بخش در نظرشان نه ممکن و نه ضرور است. تا وقتی که حکومت‌های ارتجاعی و دست‌نشانده‌ی امپریالیسم وجود دارند، مبارزه‌ی ملت‌ها برای سرنگون ساختن آنها ادامه می‌یابد و یکی از شکل‌های این مبارزه، قیام مسلح یعنی جنگ داخلی است. جلوگیری از این جنگ در حکم جلوگیری از رهائی توده‌ها از شر ارتجاع و استبداد است.

از طرف دیگر تا وقتی که امپریالیسم وجود دارد، مبارزه‌ی ملت‌هایی که از استعمار کهنه و نو رنج می‌برند ادامه می‌یابد و یکی از شکل‌های این مبارزه، جنگ نجات بخش ملی و ضد امپریالیستی است. جلوگیری از این جنگ در حکم جلوگیری از رهائی ملت‌ها از شر استعمار و امپریالیسم است.

پس اگر "امکان جلوگیری از جنگ جهانی میان دو سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی" با "امکان جلوگیری از هر گونه جنگ" مشتبه گردد، به مبارزه‌ی ملت‌ها علیه‌ی ارتجاع و استبداد و امپریالیسم زیانی بزرگ وارد خواهد آمد.

ولی متأسفانه اشتباه مذکور در میان احزاب کمونیستی و کارگری وجود دارد. و اینک چند نمونه‌ی آن:

نمونه‌ی اول:

"ابتکار صلحجویانه‌ی" ما در جهات ذیل بسط و تکامل یافته است: ".... ۲- برانداختن کانون‌های موجود جنگ در خاور و امکان ندادن به پیدایش کانون‌های جدید جنگ و تصادم در اروپا و آسیا".^{۲۸}

نمونه‌ی دیگر

روزنامه‌ی ارگان یکی از احزاب برادر با عبارت زیرین از حزب کمونیست چین انتقاد می‌کند:

حزب کمونیست چین کسانی را که "معتقدند که هم چنان در بقاء امپریالیسم و بقاء سیستم استثمار و ستم می‌توان جنگ را برانداخت، می‌توان تسلیحات را از سراسر جهان برانداخت"، رویونیست می‌خوانند.
روزنامه‌ی مذکور سپس می‌نویسد:

« ولی رفقای چینی در نوامبر ۱۹۶۰، پای اعلامیه‌ی ۸۱ حزب کمونیست و کارگری را امضاء کردند که می‌گوید: آن زمان فرا رسیده است که می‌توان از جنگ جلوگیری کرد. »

همین روزنامه در جای دیگر بازم در انتقاد از حزب کمونیست چین می‌نویسد:

« حزب کمونیست چین اظهار می‌دارد که ادعای این که "از طریق همزیستی مسالمت آمیز" می‌توان "دنیائی بدون جنگ حتی در صورت بقاء ارتجاع و امپریالیسم به وجود آورد" به کلی بیهوده است. »^{۲۹}

بنابراین، به عقیده‌ی این حزب برادر که از حزب کمونیست چین انتقاد می‌کند، در دورانی که امپریالیسم و ارتجاع به جای خود باقی است، می‌توان دنیائی به وجود آورد که در آن نه سلاح و نه جنگ وجود داشته باشد. این به آن معنی است که امپریالیسم وجود دارد، ولی سلطه‌ی خونین وی بر روی اعمال قهر قرار ندارد. آن چنان امپریالیسمی که خود توده‌های مردم بطوع و رغبت به استثمار و استعمار وی تن در داده‌اند. این به آن معنی است که امپریالیسم وجود دارد، ولی

^{۲۸} - گزارش خروشچف به کنگره‌ی بیستم

^{۲۹} - از سلسله مقالات ایومرو در روزنامه‌ی هومانیته - ژانویه‌ی ۱۹۶۳

ملت‌های ستم‌دیده اسلحه‌ی خود را علیه‌ی وی به طیب خاطر بر زمین نهاده‌اند. بدیهی است که چنین تصویری به کلی دور از واقعیت است و به کلی بیهوده است. این احزاب برادر در انتقاد خود از حزب کمونیست چین به اعلامیه‌ی ۱۹۶۰ استناد می‌جویند. ولی در عین حال از نقل عین عبارت اعلامیه در مورد امکان جلوگیری از جنگ امتناع می‌ورزند و به این طریق بی‌پایگی استدلال آنها پوشیده می‌ماند. اعلامیه‌ی ۱۹۶۰ چنین گفته است:

« در چنین شرایطی حتی قبل از پیروزی کامل سوسیالیسم در روی زمین و با وجود سرمایه‌داری در یک قسمت از جهان، امکان واقعی به وجود خواهد آمد که بتوان جنگ جهانی را از زندگی حذف کرد. »

و آنگاه اضافه می‌کند که:

« پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان علل اجتماعی و ملی بروز هرگونه جنگی را به طور نهائی از بین خواهد برد. »

ولی منتقدان مذکور چنین می‌گویند:

« آن زمان فرا رسیده است که می‌توان از جنگ جلوگیری کرد »

تفاوت این دو عبارت آشکار است: جنگ جهانی (در عبارت اول) و جنگ (به طور کلی) (در عبارت دوم) دارای مضمون و دامنه‌ی واحدی نیست. اشتباه میان این دو مفهوم باعث می‌شود که "امکان جلوگیری از جنگ جهانی میان دو سیستم سوسیالیستی و امپریالیستی" و "امکان جلوگیری از هرگونه جنگ" و از آن جمله جنگ داخلی و جنگ نجات بخش ملی با هم مشتبه گردد و یک عامل نیرومند حفظ صلح جهانی یعنی جنگ‌های عادلانه از برنامه‌ی ما حذف شود.

د- مضمون مبارزه در راه صلح.

بعضی‌ها مبارزه در راه صلح را به تبلیغ خطرات جنگ جهانی اتمی، به تبلیغ درباره‌ی خلع سلاح و پیشنهادهای مفید دیگر محدود می‌سازند. یعنی در واقع مفهوم صلح و جنگ را از رابطه‌ی طبقاتی آن جدا می‌گردانند. خطر جنگ هست و خیلی هم وحشتناک است. ولی از کدام نیروی اجتماعی منشاء می‌گیرد؟ پیشنهاد خلع سلاح و پیشنهادهای مفید دیگر برای جلوگیری از جنگ هست. ولی کدام

نیروی اجتماعی در رد آنها اصرار دارد؟ جواب این سئوالات یا روشن نیست و یا با قوت لازم تبلیغ نمی شود.
این اشخاص می گویند:

« تعیین این که کی دشمن صلح است، باعث می شود که مبارزه به خاطر حفظ صلح در مبارزه‌ی ملی علیه امپریالیسم مستحیل گردد. از این جهت باید از این کار خود داری کرد. »

اما اگر درست است که هیچ عامل دیگری جز امپریالیسم برای بر افروختن جنگ جهانی وجود ندارد، در آن صورت مبارزه در راه صلح جهانی با مبارزه علیه امپریالیسم به هم آمیخته است. اگر درست است که امپریالیسم روز به روز بواعث بیشتری برای خشم توده‌های مردم ملت‌های اسیر به وجود می آورد، اگر درست است که به قول اعلامیه‌ی احزاب برادر (۱۹۶۰) "خلق‌ها هر روز مصممانه تر به مبارزه علیه امپریالیسم بر می خیزند"، "همه‌ی نیروهای انقلابی علیه ستم امپریالیسم و استثمار متحد می شوند"، در آن صورت آمیختن مبارزه در راه صلح با مبارزه علیه امپریالیسم نه فقط دامنه‌ی مبارزه در راه صلح را تنگ تر نمی سازد، بلکه آن را وسعت بی سابقه‌ای می بخشد و ریشه دارتر می کند. ممکن است که برخی از "شخصیت‌ها از نیمه‌ی راه بر گردند. ولی در عوض میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم قدم در راه خواهند گذاشت.
در اعلامیه‌ی احزاب برادر (۱۹۶۰) درباره‌ی مضمون مبارزه در راه صلح چنین گفته می شود:

« اکنون مبارزه به خاطر صلح بدان معناست که باید به حد اعلی هشیار بود، سیاست امپریالیسم را به طرز خستگی ناپذیری فاش کرد و با چشمان باز متوجه‌ی تحریکات و توطئه‌های جنگ افروزان بود. باید خشم مقدس ملت‌ها را بر ضد آنان که طریق جنگ را می پیمایند، شعله ور ساخت، نیروهای صلح را باز هم بهتر سازمان داد، فعالیت توده‌ها را به خاطر صلح دائماً تقویت کرد و همکاری با تمام دولت‌هایی را که در جنگ تازه ذینفع نیستند، تحکیم نمود. در کشورهایی که امپریالیست‌ها پایگاه‌های نظامی خود را مستقر ساخته‌اند باید مبارزه را برای انحلال

۳۰ - آگاهاتا ارگان حزب کمونیست ژاپن در ۲۹ ژانویه ۱۹۶۳ درباره‌ی رویونیست‌های ژاپن

این پایگاه‌ها شدت داد. این شرط مهمی است برای تقویت استقلال ملی، حفظ حاکمیت ملی و جلوگیری از جنگ. باید مبارزه‌ی خلق‌ها بر ضد نظامی کردن کشور‌هایشان با مبارزه با انحصار‌های سرمایه‌داری وابسته به امپریالیست‌های آمریکائی پیوند یابد. »

چنان که دیده می‌شود در اینجا مبارزه در راه صلح با مبارزه بر ضد امپریالیسم آمیخته است. مبارزه در راه صلح یک امر مبهم و کلی و بدون شکل نیست. این مبارزه را باید در عرصه‌ی بین‌المللی و ملی با تعیین شعار‌های مشخص علیه‌ی امپریالیسم شکل داد. فقط در این صورت است که مبارزه در راه صلح به عنوان "وظیفه‌ی درجه اول" معنا و مفهوم پیدا می‌کند. فقط در این صورت است که این سخنان فیدل کاسترو، پس از بحران کارائیب، درست در می‌آید:

« ما با مبارزه در راه حفظ حاکمیت و حفظ حقوق خود برای صلح مبارزه می‌کنیم. ».

« وقتی که ما به ملل آمریکای لاتین می‌گوئیم که شرایط عینی برای انقلاب وجود دارد، از صلح دفاع می‌کنیم. زیرا که هرچه امپریالیسم ناتوان تر شود کمتر خطرناک و کمتر مهاجم خواهد بود. مبارزه‌ی ملت‌ها برای حاکمیت و استقلالشان مبارزه در راه صلح است. ».

« ما دشمن جنگیم. این امپریالیست‌ها هستند که جنگ را بر بشریت تحمیل می‌کنند. آنها خودشان را هرچه قوی تر حس کنند خطرناک تر خواهند شد. از این جهت کلیه‌ی مللی که برای حاکمیت و استقلال خود مبارزه می‌کنند مدافعان صلح‌اند. »^{۳۱}

اما در نهضت کمونیستی کسانی پیدا می‌شوند که مضمون مبارزه در راه صلح را به طور عمده در مذاکرات شخصیت‌ها و سران کشور‌ها با یکدیگر می‌بینند یا اهمیت این مذاکرات را به قدری بزرگ می‌کنند که مضمون اصلی مبارزه در راه صلح در برابر آن کوچک می‌نماید. بدیهی است که مذاکرات

^{۳۱} - نطق فیدل کاسترو در کنگره‌ی زنان آمریکا ۱۶ ژانویه ۱۹۶۳

شخصیت‌ها و سران کشورها خود یکی از شکل‌های مبارزه است، ولی مسلماً عمده‌ترین شکل مبارزه در اینجا نیز مبارزه‌ی توده‌ای است. به این گفتار یکی از نمایندگان یک حزب برادر توجه فرمائید:

« اگر بین اتحاد شوروی و آمریکا همکاری و اعتماد برقرار باشد، صلح برقرار خواهد بود. اگر بین رئیس دولت شوروی نیکیتا سرگیویچ خروشچف و رئیس جمهور آمریکا جان کندی موافقت حاصل شود، مسائل بین‌المللی که سرنوشت بشریت مربوط به آنهاست حل خواهد شد.^{۳۲}»

آیا این گفتار صحیح است یا گفتار مارکسیست‌ها:
« اگر ملت‌ها کار صلح را به دست خود گیرند و تا پایان از آن دفاع کنند، صلح حفظ خواهد شد.^{۳۳}»

« به عقیده‌ی من اگر کشورها و ملل شیفته‌ی صلح در جهان وحدت خویش را تحکیم کنند و به مبارزه‌ی مصممانه پردازند می‌توان سیاست تهاجم و جنگ، آمریکا را با شکست روبرو ساخت و صلح جهانی را حفظ کرد.^{۳۴}»

۲- درباره‌ی ارزیابی امپریالیسم

بخش اول

در بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران "درباره‌ی موضع بین‌المللی حزب" چنین گفته شده است:

« هر شعاری که تحت عناوینی و با استفاده از تشبیهات و کنایات بخواهد امپریالیسم خونخوار را زیور و ناچیز و کم قدرت جلوه دهد خواه و ناخواه به خطری که از جانب امپریالیست‌ها و در مرحله‌ی اول

^{۳۲} - نطق گرومیکو در جلسه‌ی شورای عالی اتحاد شوروی در ۱۳ دسامبر ۱۹۶۲

^{۳۳} - استالین

^{۳۴} - از مصاحبه‌ی چوئن لایدر ۲۰ دسامبر ۱۹۶۳ در قاهره

امپریالیسم آمریکا بشریت را مورد تهدید قرار می دهد، کم بها داده است.»

کدام شعار است که با استفاده از تشبیهات و کنایات می خواهد امپریالیسم خونخوار را زبون و ناچیز و کم قدرت جلوه دهد؟ در بیانیه کمیته مرکزی ذکر از این شعار به میان نیامده است. ولی با توجه به مباحثی که در بین احزاب برادر می گذرد باید گفت که بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران متوجه است به جمله معروف "امپریالیسم ببر کاغذی است".

در اینجا صحبت بر سر ارزیابی یک تشبیه و کنایه نیست. بلکه در واقع بر سر تاکتیکی است که عده ای از احزاب برادر در برابر امپریالیسم اتخاذ کرده اند و جمله معروف "امپریالیسم ببر کاغذی است"، مظهر آنست - کمیته مرکزی حزب ما در طی عبارت فوق خواسته است که مانند برخی از احزاب دیگر مخالفت خود را با تاکتیک مذکور ابراز داشته باشد.

به بینیم تاکتیک مذکور چیست و شعار "امپریالیسم ببر کاغذی است" از کجا بر خاسته است.

در اواخر ژوئیه ۱۹۴۶ امپریالیست های آمریکا ۴۵ لشکر گومیندان را ساز و برگ دادند و ۱۵۰ هزار نفر از نظامیان گومیندان را تحت تعلیم در آوردند. کشتی های جنگی و هواپیماهای آمریکا از ارتش گومیندان و عده ی کثیری از افراد پلیس و مجموعاً ۵۴۰ هزار نفر را به جبهه ی نواحی آزاد شده انتقال دادند. دولت آمریکا ۹۰ هزار تفنگدار دریائی در چین پیاده کرد و در شهرهای مهم جای داد تا خطوط ارتباط ارتش گومیندان را حفظ کنند. و اینهمه غیر از کمک های عظیمی بود که پیش از این تاریخ به ارتش گومیندان داده شده بود. هدف کمک های جدید عبارت از آن بود که هرچه زودتر ارتش سرخ چین را به دست چیانکایچک از پای در آورند.

این عملیات آمریکا در چین همزمان و همواره با تبلیغات پردامنه ی جنگ سرد علیه کشور اتحاد جماهیر شوروی انجام می گرفت.

در چنین احوالی روزنامه نگار معروف آمریکائی آنا لونیاز استرونک در اوت ۱۹۴۶ مصاحبه با رفیق مائوتسه تونگ انجام داد و سئوالات زیرین را مطرح کرد:

« آیا عقیده دارید که می توان در آینده ی نزدیک راه حل سیاسی و مسالمت آمیزی برای مسائل چین یافت؟ »

"اگر فرض کنیم که آمریکا دیگر بیش از آنچه تاکنون به چیانکایچک کمک داده است، ندهد، چیانکایچک تا چه مدت دیگری می تواند به جنگ ادامه دهد؟"

"اگر آمریکا صریحاً اعلام دارد که دیگر از امروز به بعد به چیانکایچک کمک نخواهد کرد وی تا چه مدت دیگری می تواند به جنگ ادامه دهد؟"

"اگر ملت آمریکا بپرسد که چرا حزب کمونیست نبرد می کند من چه پاسخ باید بگویم؟"

"نظر شما درباره‌ی احتمال جنگ بین آمریکا و شوروی چیست؟"

».

اینک قسمت عمده‌ی جواب رفیق مائوتسه تونگ را به سؤال آخرین، ذیلا نقل می کنیم. وی چنین گفت:

« تبلیغ جنگ علیه‌ی اتحاد شوروی دارای دو جهت است. از یک طرف امپریالیسم آمریکا در واقع در تدارک جنگ علیه‌ی اتحاد شوروی است. تبلیغات کنونی برای جنگ ضد شوروی، زمینه سازی سیاسی برای چنین جنگی است. از طرف دیگر تبلیغات مذکور پرده‌ی دودی است که مرتجعان آمریکا کشیده‌اند تا اینکه تضادهای متعدد واقعی را که امروز امپریالیسم آمریکا مستقیماً با آنها روبرو است بپوشانند. این تضادها عبارتست از تضادهای میان مرتجعان آمریکا و ملت آمریکا و تضادهائی که آمریکای امپریالیست و سایر کشورهای سرمایه‌داری را در مقابل کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره قرار می دهد. در لحظه‌ی حاضر شعار جنگ بر ضد اتحاد شوروی که از طرف آمریکا پخش می شود عملاً به معنای اعمال فشار بر ملت آمریکا و توسعه‌ی نیروهای مهاجم آمریکا در جهان سرمایه‌داری است.....

بدیهی است من نمی خواهم بگویم که مرتجعان آمریکا قصد حمله بر اتحاد شوروی ندارند. اتحاد شوروی مدافع صلح جهانی است، عامل نیرومندی است که راه به دست آوردن هژمونی جهانی را بر مرتجعان آمریکا سد کرده است. در اثر وجود اتحاد شوروی، برای مرتجعان آمریکا و سراسر جهان، نیل به مدعیاتشان بکلی غیر ممکن شده است. از این جهت مرتجعان آمریکا کینه‌ی بی پایانی نسبت به اتحاد شوروی دارند

و خیال از بین بردن این دولت سوسیالیستی را در سر می پرورند. اما مرتجعان آمریکا امروز یعنی کمی پس از جنگ دوم جهانی چنان سر و صدائی درباره‌ی جنگ آمریکا و شوروی راه انداخته و فضای بین‌المللی را مسموم ساخته‌اند که ما باید درباره‌ی نیات واقعی آنها غوررسی کنیم. در این صورت به نظر می‌رسد که آنها در زیر شعار ضد شوروی مشغول حملات پر خشم و کین بر کارگران و محافل دموکراتیک کشور خودشان هستند و کلیه‌ی کشورهایائی را که مطمح نظر توسعه طلبی آمریکاست، به صورت دست نشانندگان آمریکا در می‌آورند. به عقیده‌ی من ملت آمریکا و ملل کلیه کشورهایائی که در معرض هجوم آمریکا قرار دارند باید با یکدیگر متحد شوند و علیه‌ی حملات مرتجعان آمریکا و گماشتگان آنها در این کشورها به مبارزه بپردازند. فقط پیروزی در این مبارزه، اجتناب از جنگ سوم جهانی را ممکن خواهد ساخت. در غیر این صورت جنگ مذکور اجتناب ناپذیر است. »

در اینجا آنالوئیز استرونگ گفت:

« اینها روشن است. ولی آیا فرض می‌کنید که آمریکا بمب اتمی به کار برد؟ آیا فرض می‌کنید که آمریکا اتحاد شوروی را از پایگاه‌های خود در ایسلند، اوکیناوا و چین بمباران کند؟. »

آنگاه رفیق مائوتسه تونگ در پاسخ وی چنین اظهار داشت:

« بمب اتمی ببر کاغذی است که مرتجعان آمریکا از آن برای ترساندن مردم استفاده می‌کنند. بمب اتمی ظاهر مهیب دارد، ولی در واقع مهیب نیست. البته بمب اتمی سلاحی است که می‌تواند کشتار وسیع بکند. ولی این ملت است که سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند نه یک یا دو سلاح جدید.

همه‌ی مرتجعان ببرهای کاغذی هستند. در ظاهر مهیب‌اند، ولی در واقع آن قدر نیرومند نیستند. اگر به امور از نقطه نظر آینده نگاه کنیم این ملت است که در واقع نیرومند است نه مرتجعان. در روسیه پیش از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، نیرو واقعاً در کدام سمت بود؟ در ظاهر تزار نیرومند بود. اما صرصر انقلاب فوریه آمد و او را برد. نیرو در روسیه

در آخرین تحلیل در جانب شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان بود. تزار چیز دیگری جز ببر کاغذی نبود. آیا هیتلر خیلی نیرومند به حساب نمی آمد؟ ولی تاریخ ثابت کرد که او ببر کاغذی بود. هم چنین موسولینی، هم چنین امپریالیسم ژاپن. برعکس اتحاد شوروی و ملت‌های شیفته‌ی دموکراسی و آزادی کلیه‌ی کشورها خیلی نیرومندتر از آن از آب بیرون آمدند که پیش بینی می شد. چیانکایچک و مرتجعان آمریکا که پشتیبان او هستند نیز ببر کاغذی‌اند.

وقتی که از امپریالیسم آمریکا صحبت میشود، اشخاصی هستند که گویا آن را به وجه عجیب و غریبی نیرومند می شمارند و آنگاه مرتجعان چینی از این "نیروی" آمریکا برای ترساندن ملت چین استفاده می کنند. ولی تجربه نشان خواهد داد که مرتجعان آمریکا مانند همه‌ی مرتجعان تاریخ، آن قدرها نیرومند نیستند. در آمریکا نیروی واقعی در جای دیگر است: در نزد ملت آمریکاست. »

این نخستین بار بود که رفیق مائوتسه تونگ در ضمن ارزیابی امپریالیسم و ارتجاع، تشبیه ببر کاغذی را به کار برد. مائوتسه تونگ خواسته است نظرها را از سطح پدیده به عمق و ماهیت آن رسوخ دهد. خواسته است امپریالیسم را در سیر تاریخی آن مجسم کند نه در لحظه‌ی معین، خواسته است این ایده‌ی دیالکتیک را بیان کند که از لحاظ فلسفی، واقعیت آن است که در حرکت خود تائید شود و رشد کند نه آن که نفی شود و زوال یابد. انگلس در بیان دیالکتیک هگلی می گفت:

« موناشرشی فرانسه در ۱۷۸۹ تا به آن درجه غیر واقعیت شده بود، یعنی تا به آن درجه از هر گونه ضرورتی عاری شده بود، تا به آن درجه غیر منطقی شده بود که انقلاب کبیر می بایست آن را از میان می برد...^{۳۰} بالنتیجه موناشرشی، غیر واقعیت بود و انقلاب واقعیت. »

مائوتسه تونگ همین ایده را در مورد امپریالیسم و ارتجاع بیان می کند. آیا این بیان مائوتسه تونگ درست است؟ اگر از لحاظ منطق عادی در نظر بگیریم

^{۳۰} - "لودویک فویرباخ" اثر انگلس

درست نیست. و اگر از لحاظ منطق دیالکتیک و سیر پدیده‌ها و رشد تضادهای درونی در نظر بگیریم کاملاً درست است.
لنین دو سال پس از استقرار قدرت شوراها و جمع بندی زور آزمائی دولت جوان شوروی با امپریالیسم مداخله گر چنین می گفت:

« ما می بینیم که امپریالیسم که چنان غول غلبه ناپذیری جلوه می کرد در نظر همه کس غولی با پاهای گلین است و این دو سالی که ما از سرگذرانیدیم و مبارزه کردیم هر روز به وجه روشن تری نه فقط بر پیروزی پرولتاریای روسیه، بلکه بر پیروزی پرولتاریای جهانی دلالت کرده است... اگر سال اول قدرت ما، سال اول مبارزه‌ی ما با امپریالیسم بود، در عوض ما بزودی به این نتیجه رسیدیم که مبارزه‌ی بخش‌های مختلف این امپریالیسم غول آسای بین‌المللی، چیز دیگری جز تشنجات پیش از مرگ نیست... در عرض این یک سال بر ما روشن شد که مبارزه‌ی فعلی نتیجه‌ی دیگری جز تحکیم و افزایش و استقرار نیروهای ما ندارد و این نیروها را علیه‌ی امپریالیسم در مجموعه‌ی آن به کار می‌برد... بد بینانی بودند که در همان سال گذشته به سختی بر ما حمله ور می‌شدند، در همان سال اول می‌گفتند که انگلستان، فرانسه و آمریکا نیروهای عظیمی هستند، آن چنان نیروی غول آسائی هستند که کشور ما را خورد خواهند کرد. یک سال گذاشت و شما می‌بینید که اگر می‌توان سال اول را سال نیرومندی امپریالیسم بین‌المللی نامید، سال دوم را باید سال هجوم امپریالیسم انگلیس و آمریکا و سال پیروزی بر این هجوم، سال پیروزی بر کلچاک و یودنیچ و آغاز پیروزی بر دنیکن نامید... ما خوب می‌دانیم که همه‌ی این نیروهای امپریالیسم بین‌المللی که عظیم و غلبه ناپذیر جلوه می‌کردند، شکست پذیراند و برای ما وحشتناک نیستند. ما خوب می‌دانیم که آنها از درون خود پوسیده‌اند، آنها هر روز بیشتر و بیشتر باعث نیرومندی ما می‌شوند و این نیرومندی به ما امکان می‌دهد که در جبهه‌ی خارجی پیروز شویم و در این پیروزی تا آخر به پیش رویم. »^{۳۶}

آیا لنین حق داشت که امپریالیسم را در آستانه‌ی سال‌های بیستم "غولی با پاهای گلین" و تشبثات او را "تشنجات پیش از مرگ" بنامد؟ این همان امپریالیسمی بود که جز کشور شوراها، جهان را در زیر حکم خود داشت. این همان امپریالیسمی بود که بر روی سیستم دست نخورده‌ی استعماری تکیه می‌کرد. معذالک لنین آن را "غولی با پاهای گلین" و تشبثاتش را "تشنجات پیش از مرگ" نامید. آیا حق داشت که چنین بنماید؟ بدیهی است که حق داشت. لنین به ظاهر امپریالیسم، به وضع او در لحظه‌ی معین نمی‌نگریست. نگاه موشکاف او متوجه‌ی ماهیت امپریالیسم و وضع آن در طی آینده بود. لنین با این دور بینی خود به خلق شوروی و پرولتاریای سراسر جهان دورنما نشان می‌داد.

اینک آیا مائوتسه تونگ حق دارد در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، در دوران پیدایش یک سلسله از کشورهای سوسیالیستی، در دوران تلاشی سیستم استعماری، امپریالیسم را "ببر کاغذی" بنامد؟ به نظر من - طبق دیالکتیک مارکسیستی - کاملاً حق دارد.

مائوتسه تونگ در بیان و تشریح سخن خویش چنین گفته است:

« همان طور که در جهان هیچ چیزی نیست که طبیعت دوگانه نداشته باشد (این همان قانون وحدت تضادهاست) هم چنین امپریالیسم و همه‌ی مرتجعان دارای طبیعت دوگانه‌اند. آنها ببرهای حقیقی و در عین حال ببرهای کاغذی هستند. در گذشته طبقه‌ی برده داران، طبقه‌ی مالکان ارضی فئودال و بورژوازی پیش از رسیدن به قدرت و کمی بعد از آن سرشار از زندگی بودند، انقلابی و مترقی بودند. آنها ببرهای واقعی بودند. اما در دوران بعد به نسبتی که خصمان آستی ناپذیر آنها، یعنی طبقه‌ی غلامان، طبقه‌ی دهقان و پرولتاریا بزرگ می‌شدند و به مبارزه علیه‌ی آنها می‌پرداختند، مبارزه‌ای که هر روز شدیدتر می‌شد، این طبقات حاکمه به تدریج به ضد خود مبدل شدند، یعنی مرتجع شدند، عقب مانده شدند، ببر کاغذی شدند. و سرانجام به دست خلق سرنگون شدند و یا یک روز خواهند شد. در همان مبارزه‌ی پُر حدتی که خلق علیه‌ی آنها می‌کرد، این طبقات ارتجاعی، عقب مانده و منحط هم چنان دارای طبیعت دوگانه بودند. آنها به یک معنا ببرهای حقیقی بودند. انسان‌ها را پاره پاره می‌کردند. مبارزه‌ی خلق از مرحله‌ی دشواری‌ها و رنج‌ها می‌گذشت و راه آن بسیار پُرپیچ و خم بود. خلق چین برای این که به پیروزی ۱۹۴۹ برسد، ناچار شد بیش از صد سال به مبارزه برای

بر انداختن سلطه‌ی امپریالیسم، فنودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک از چین بپردازد و ده‌ها میلیون نفر از دست بدهد. ملاحظه می‌کنید که سر و کار خلق چین با بیره‌های زنده، بیره‌های روئین تن، بیره‌های حقیقی بود. ولی سرانجام به صورت بیره‌های کاغذی، بیره‌های مرده، بیره‌های مومی در آمدند. اینها واقعیات تاریخ است. آیا ما این واقعیات را ندیده‌ایم؟ آیا درباره‌ی آنها نشنیده‌ایم؟ واقعیت اینست که هزاران و ده‌ها هزار نفر شاهد آنها بوده‌اند. هزارها و ده‌ها هزار نفر! به این طریق امپریالیسم و مرتجعان از نقطه نظر ذات، از نقطه نظر آینده، از نقطه نظر استراتژیک باید همان طور ارزیابی شوند که هستند: بیره‌های کاغذی. فکر استراتژیک ما بر این اساس قرار دارد. از طرف دیگر آنها بیره‌های زنده‌اند، بیره‌های روئین تن‌اند، بیره‌های حقیقی هم هستند. انسان‌ها را می‌خورند. فکر تاکتیکی ما بر این اساس قرار دارد.»^{۳۷}

مائوتسه تونگ در جلسه‌ی احزاب برادر در ۱۹۵۷ همین فکر را گسترش داد و چنین گفت:

« ما باید از نقطه نظر استراتژیک کلیه‌ی دشمنان را خوار بشماریم و از نقطه نظر تاکتیک کلیه‌ی دشمنان را دقیقاً به حساب بگذاریم. این به معنای آن نیز هست که ما باید دشمن را در مجموعه‌ی خود خوار بشماریم. ولی در هر یک از مسائل مشخص مربوط به وی او را دقیقاً به حساب بگذاریم. اگر ما دشمن را در مجموعه‌ی خود خوار نشماریم مرتکب خطای اپورتونیسم خواهیم شد. مارکس و انگلس هر دو در همان دوران خودشان اظهار داشتند که سرمایه‌داری در سراسر جهان واژگون خواهد شد. اما در مورد مسائل مشخص، در مورد مسائلی که مربوط به هر یک از دشمنان به طور خاص است اگر دشمن را به اندازه‌ی کافی به حساب نگذاریم مرتکب خطای آوانتوریسم خواهیم شد. »

به نظر من مسئله روشن است. ولی برای آن که باز هم روشن تر شود اجازه می‌خواهم چند سطر از مقاله‌ی مائوتسه تونگ تحت عنوان "چند مسئله‌ی مهم از سیاست کنونی حزب" (ژانویه ۱۹۴۸) را نقل کنم. مائو می‌نویسد:

^{۳۷} - منتخبات مائوتسه تونگ جلد چهار چاپ فرانسه صفحه‌ی ۹۸ - ۹۹

« باید با مبالغه در ارزیابی نیروی دشمن مبارزه کرد... امپریالیسم در سراسر جهان و حکومت دارو دسته‌ی چیانگ‌کایچک در چین پوسیده است. آینده ندارد. ما باید آنها را خوار بشماریم و ما مطمئن هستیم که بر کلیه‌ی دشمنان خلق چین، خواه داخلی و خواه خارجی، غلبه خواهیم کرد. اما در هر موقعیت خاصی، در هر نبرد مشخص (خواه نبرد نظامی، خواه سیاسی، خواه اقتصادی و خواه ایدئولوژیک) به هیچ وجه نباید دشمن را خوار بشماریم، بلکه برعکس باید او را کاملاً به حساب بگذاریم و کلیه‌ی نیروهای خود را در مبارزه برای به دست آوردن پیروزی متمرکز سازیم... اگر در هر موقعیت خاصی، در هر موضوع مشخص با احتیاط عمل نکنیم به بررسی و تکمیل فن نبرد نپردازیم، کلیه‌ی نیروهای خود را در مبارزه متمرکز نکنیم و در پی آن نباشیم که کلیه‌ی متحدین بالقوه (دهقانان متوسط، پیشه‌وران و بازرگانان مستقل، بورژوازی متوسط، دانشجویان، معلمان، استادان و روشنفکران به طور کلی، کارمندان به طور کلی، دارندگان شغل آزاد و روحانیون روشنفکر) را به سوی آرمان خود جلب کنیم، مرتکب خطای اپورتونیزم "چپ" خواهیم شد. »^{۳۸}

این ارزیابی امپریالیسم و این خط استراتژیک و تاکتیک که مائوتسه تونگ بر اساس مبادی مارکسیسم - لنینیسم طرح کرده حائز اهمیت درجه اول است. اگر ما امپریالیسم، این دشمن غول آسای خلق‌های جهان را شکست پذیر، محکوم به زوال، با پایهای گلین، در حکم ببر کاغذی نشماریم، نمی توانیم با دلیری به آن حمله کنیم، نمی توانیم انقلاب کنیم، نمی توانیم پیروزی به چنگ آوریم.

این ارزیابی به ویژه در دورانی که امپریالیسم سلاح اتمی را وسیله‌ی لاف و گزاف ساخته و به ارباب مردم جهان دست زده است، اهمیت خاص کسب می کند. این ارزیابی در سال‌های بحرانی ۱۹۴۶-۱۹۴۹ خلق چین را برای مبارزه و تحصیل پیروزی تجهیز کرد و امروز می تواند تجهیز کننده‌ی همه‌ی خلق‌های جهان برای مبارزه و تحصیل پیروزی باشد.

بعضی از احزاب برادر اظهار نظر کرده‌اند که شعار "امپریالیسم ببر کاغذی است"، "کم بها دادن به نیروی امپریالیسم است"، "تعریف امپریالیسم به عنوان

^{۳۸} - مائوتسه تونگ منتخبات جلد چهار صفحه‌ی ۱۸۷ - ۱۸۸

"ببر کاغذی" فقط حاکی از جنبه‌ی ضعف امپریالیسم است. این "ببر کاغذی" دندان اتمی دارد و ممکن است که آنها را به کار اندازد. با او سبک سرانه نمی‌توان طرف شد.^{۳۹}

ولی این انتقاد چنان که توضیح دادیم از عدم توجه به معنای دیالکتیکی شعار سرچشمه می‌گیرد. مائوتسه تونگ در اینجا خواسته است "تعریف" امپریالیسم را به دست دهد. هیچ مارکسیستی تا کنون تعریف تازه‌ای از امپریالیسم در برابر تعریف لنینی نگذاشته است. مائوتسه تونگ خواسته است جنبه‌ی پوسیدگی امپریالیسم، محکومیت وی را به زوال، ناتوانی او را از نقطه نظر استراتژیک نشان دهد. چنان که لنین آنجا که امپریالیست‌ها را "غول‌هایی با پاهای گلین" می‌نامد، منظورش به دست دادن تعریف امپریالیسم نیست، بلکه همین، جنبه‌ی امپریالیسم را برجسته می‌سازد.

شعار "امپریالیسم ببر کاغذی است" بدون توجه به دندان اتمی وی داده نشد، بلکه به خصوص به مناسبت این دندان اتمی داده شد. امپریالیسم از روزی که دندان اتمی گذاشت، چنین پنداشت که اینک می‌تواند تضادهای درونی خود، ناتوانی ریشه‌ای خود را با هیبت این سلاح بیوشاند و خلق‌های جهان را از اقدام به انقلابات ملی و سوسیالیستی بترساند. درست در چنین موقعی بود که مارکسیست‌های جهان به افشاء طبیعت امپریالیسم و رسوا ساختن تبلیغات وی دست زدند و مارکسیست‌های چین به نوبه‌ی خود شعار بسیج‌کننده‌ی "امپریالیسم ببر کاغذی است" را به پیش کشیدند. این هرگز به آن معنی نبود که "سبک‌سرانه" با دندان امپریالیسم ور بروند، بلکه به آن معنی بود که خلق‌های گیتی را به گرد آوری نیرو برای مبارزه با پدیده‌ی محکوم به زوال - یعنی امپریالیسم - بر انگیزند. مارکسیست‌های چین روش استراتژیک و روش تاکتیکی خود را در این مورد بارها شرح دادند. جای ابهامی باقی نگذاشتند.

واقعیت اینست که اساس اختلاف را باید در جای دیگر جستجو کرد. اساس اختلاف در آنجاست که برخی از احزاب کارگری و کمونیستی به علت پیدایش سلاح اتمی، نقش توده‌های مردم را به عنوان سازنده‌ی تاریخ مورد تردید قرار داده‌اند. به این قضاوت یک حزب برادر توجه کنید:

« کسانی که به عواقب جنگ معاصر نمی‌اندیشند، به سلاح اتمی به عنوان چیزی درجه دوم به نسبت توده‌های مردم کم ارزش می‌دهند و یا

^{۳۹} - سرمقاله‌ی پراودا ۷ ژانویه‌ی ۱۹۶۳

آن را بکلی از نظر می اندازند، مرتکب اشتباه بزرگی می شوند. آیا تردیدی می توان داشت، در این که اگر اردوگاه سوسیالیستی سلاح نیرومند و قبل از همه سلاح راکتی - هسته‌ای نداشت، موضع آن در جهان کنونی کاملاً موضع دیگری بود؟ در چنین صورتی امنیت سوسیالیسم بر چه پایه‌ای بنیاد گذاشته می شد؟»^{۴۰}

به نظر من این قضاوت درست نیست. وقتی که می گویند هر کس سلاح اتمی را نسبت به توده‌های مردم در درجه‌ی دوم قرار بدهد، خطاکار است و اگر سلاح اتمی در دست اردوگاه سوسیالیستی نبود پایه‌ای برای امنیت سوسیالیسم وجود نداشت، این امر به معنای مطلق کردن قدرت سلاح اتمی است. این امر در اثر فراموشی این حقیقت است که سلاح اتمی را توده‌های مردم می سازند و توده‌های مردم به کار می برند. این امر به معنای آن است که نقش تعیین کننده در تاریخ و لاقل در این مرحله از تاریخ با سلاح اتمی است. بنظر من مارکسیسم نمی تواند چنین نظریه‌ای را بپذیرد.

بخش دوم

ولی این اختلاف فقط در ارزیابی نیروی امپریالیسم نیست. در ارزیابی طبیعت و سرشت آن نیز هست. البته همه‌ی احزاب برادر گفته و می گویند که ماهیت امپریالیسم تغییر نکرده است. اما معذالک برخورد همه‌ی احزاب برادر با امپریالیسم یکسان نیست و این امر نمی تواند ناشی از اختلاف در ارزیابی طبیعت و سرشت امپریالیسم نباشد. اینک شواهدی چند از اسناد برخی از احزاب کمونیستی و کارگری:

« در آمریکا هنوز مواضع طرفداران حل مسائل، حل نشده از طریق جنگ، قوی است و اینها هنوز فشار زیاد بر روی رئیس جمهور و دولت وارد می آورند. »^{۴۱}

« در آمریکا نیروهائی هستند که با رئیس جمهور آمریکا در یک جهت عمل نمی کنند. این نیروها طرفدار ادامه‌ی "جنگ سرد" و مسابقه‌ی تسلیحاتی هستند. »^{۴۲}

^{۴۰} - سرمقاله‌ی پراودا ۷ ژانویه‌ی ۱۹۶۳

^{۴۱} - از گزارش خروشچف به کنگره‌ی بیستم (تأکید از نویسنده است)

این به آن معناست که اولاً رئیس جمهور دولت آمریکا به خودی خود هوادار جنگ سرد و مسابقه‌ی تسلیحاتی و طرفدار حل مسائل حل نشده از طریق جنگ نیستند و ثانیاً مواضع طرفداران حل مسائل حل نشده از طریق جنگ که امروز قوی است بزودی تضعیف خواهد شد.
مثال دیگر:

« آقای آیزنهاور حاضر است که در راه بر طرف ساختن تشنج در روابط بین دولت‌ها همکاری کند... ما در اضطراب و دغدغه‌ی خاطر او از وجود یک سلسله مسائل حل نشده‌ی بین‌المللی با او شریکیم... رئیس جمهور (آمریکا) دریافته است که عمده در اوضاع کنونی عبارت از تأمین صلح در سراسر جهان است. ما در این مورد اختلاف نظری با رئیس جمهور آمریکا نداریم. »^{۴۳}

مثال دیگر:

« من در هنگام مذاکره با رئیس جمهور (آمریکا) حس کردم که او نیز مانند ما در اندیشه‌ی تأمین صلح است. »^{۴۴}

این به آن معناست که از لحاظ لزوم "تأمین صلح در سراسر جهان" بین سوسیالیسم و امپریالیسم اختلاف نظری موجود نیست.

مثال دیگر:

« من از این تریبون عالی در برابر مردم مسکو، در برابر خلق خویش، در برابر حزب و دولت باید بگویم که رئیس جمهور آمریکا، آیزنهاور در ارزیابی اوضاع و احوال معاصر بین‌المللی خردمندی دولتمدارانه نشان داد. مردانگی و اراده نشان داد. او به عنوان مردی که از اعتماد کامل خلق خود برخوردار است، علی‌رغم شرائط بغرنج

^{۴۲} - نطق خروشچف در میتینگ زحمتکشان مسکو ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۹

^{۴۳} - نطق خروشچف در رستف ۳۰ اوت ۱۹۵۹

^{۴۴} - از مصاحبه‌ی مطبوعاتی خروشچف در واشنگتن ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۹

آمریکا، پیشنهاد کرد که بین سران دو کشور ما دید و بازدید به عمل آید.
ما قدر این ابتکار مهم را که در جهت تحکیم امر صلح است می دانیم.»^{۴۵}

ولی مارکسیست‌ها از فریبندگان خلق، از ربایندگان آراء خلق، از آنهایی که آزادی و سعادت خلق در سرنگونی آنهاست، هرگز به عنوان معتمدان خلق سخن نمی‌رانند.

به نظر من این ارزیابی امپریالیسم درست نیست:
اولاً جدا کردن دولت و نماینده‌ی یک کشور امپریالیستی از امپریالیسم نادرست است. من درباره‌ی پیوند محکم دولت کشور امپریالیستی با امپریالیسم، طرفدار نظریه‌ای هستم که در اعلامیه‌ی احزاب برادر (۱۹۶۰) آمده است. در آنجا چنین گفته می‌شود:

«تضادهای امپریالیسم موجب تسریع فرا روئیدن سرمایه‌داری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی گردیده است. سرمایه‌داری انحصاری دولتی در حالی که سلطه‌ی انحصارها را بر زندگی ملت تقویت می‌کند، نیروی انحصارها را به منظور نجات نظام سرمایه‌داری و به دست آوردن حداکثر سود برای بورژوازی امپریالیستی از راه استثمار طبقه‌ی کارگر" و غارت قشرهای وسیع اهالی، با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد می‌سازد، ثانیاً نسبت صلح جوئی به امپریالیسم و نمایندگان آن نیز نادرست است. امپریالیست‌ها خواه بجنگند و خواه به مانور صلح دست بزنند سیاستشان دارای ماهیت واحدی است: سرکوب توده‌های زحمتکش و ملل اسیر، استثمار و غارت آنها. به چنین سیاستی می‌توان صلح را تحمیل کرد. ولی هرگز نمی‌توان آن را صلحجویانه نامید. چنین نامیدنی باعث اغفال توده‌های مردم می‌شود، هدف مبارزه را در نظر آنها مبهم و ناروشن می‌گرداند و مبارزه جوئی آنها را تضعیف میکند.

۳- در مسئله‌ی یوگسلاوی

اختلاف در مسئله‌ی یوگسلاوی - بر خلاف آنچه بعضی‌ها انتشار می‌دهند - اختلافی ناچیز در سطح زائیده‌ی لجاج و مربوط به حفظ پرستیژ نیست، بلکه امر

^{۴۵} - نطق خروشچف در میتینگ زحمتکشان مسکو ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۹

ماهوی بس عمیقی است. مناظره بر سر اینست که آیا جریانی که در یوگسلاوی می‌گذرد مارکسیستی - لنینیستی است و بنابر این می‌توان آن را به عنوان نمونه در برابر احزاب کمونیستی و کارگری جهان گذاشت یا این که ضد مارکسیستی - لنینیستی است و پیروی از آن سر انجامی جز هلاکت انقلاب در پی نخواهد داشت. احزاب کارگری و کمونیستی باید آن را در برابر خلق‌های جهان به عنوان جریان خیانت آمیز فاش سازند.

از این جهت هیچ حزب جدی مارکسیستی نمی‌تواند مسئله‌ی یوگسلاوی را به عنوان‌های مختلف مسکوت بگذارد و درباره‌ی آن نظریه‌ی روشن و صریحی نداشته باشد.

چنان که معلوم است در جنبش کمونیستی جهانی در این باره دو نظریه وجود دارد: یکی نظریه‌ی اعلامیه‌ی احزاب برادر در ۱۹۶۰ که ۸۱ حزب و از آن جمله حزب ما بر آن صحنه نهاده است. و دیگر نظریه‌ای که برخی از احزاب برادر و - به موافقت آنها حزب توده ایران - از سال ۱۹۶۲ به این طرف ابراز نموده‌اند. در اینجا یاد آوری این دو نظریه ضروری است:

نظریه‌ی اعلامیه‌ی احزاب برادر ۱۹۶۰

« احزاب کمونیست متفقاً اپورتونیزم بین‌المللی از نوع یوگسلاوی را که ملخص "تئوری‌های" رویزیونیست‌های معاصر است محکوم کردند. رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی با خیانت به مارکسیسم - لنینیسم که آن را کهنه شده اعلام داشتند، برنامه‌ی ضد لنینی و رویزیونیستی خود را در برابر اعلامیه‌ی ۱۹۵۷ و جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی را در مقابل جنبش کمونیستی بین‌المللی قرار دادند، کشور خود را از اردوگاه سوسیالیستی جدا کرده، تابع به اصطلاح "کمک" امپریالیست‌های آمریکائی و دیگر امپریالیست‌ها ساخته و به این وسیله خطر از دست دادن کامیابی‌های انقلاب را که با مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی خلق یوگسلاوی به دست آمده است فراهم آوردند. رویزیونیست‌های یوگسلاوی فعالیت مخربی را علیه‌ی اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کمونیستی جهانی دنبال می‌کنند، به بهانه‌ی سیاست خارج از بلوک، فعالیت پُردامنه‌ای به خرج می‌دهند که مضر به امر وحدت کلیه‌ی نیروها و دولت‌های شیفته‌ی صلح است.

افشاء باز هم بیشتر رهبران رویونیست‌های یوگسلاوی و مبارزه‌ی فعال به خاطر صیانت جنبش کمونیستی و هم چنین جنبش کارگری از افکار ضد لنینیستی رویونیست‌های یوگسلاوی هم چنان وظیفه‌ی مبرم احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. »

از این جهت اعلامیه‌ی ۱۹۶۰، این قسمت از اعلامیه ۱۹۵۷، را که می‌گوید: "احزاب کمونیستی در عین تقبیح دگماتیسم، رویونیسم یا به عبارت دیگر اپورتونیسم راست را که تظاهر ایدئولوژی بورژوائی است و انرژی انقلابی طبقه‌ی کارگر را فلج ساخته، خواستار حفظ و احیاء سرمایه‌داری است، خطر عمده می‌شمارند." دوباره تأیید کرده نظر داد که "رویونیسم هنوز خطر عمده است".

نظریه‌ی برخی از احزاب برادر از سال ۱۹۶۱ به این طرف

نمونه‌ی اول: "کورسی که ما در مسئله‌ی بسط روابط با جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی تعقیب می‌کنیم در جهت تحکیم وحدت میان کلیه‌ی احزاب برادر و تجمع کلیه‌ی نیروهای جبهه‌ی ضد امپریالیستی است." "ما کمونیست‌ها باید در نظر داشته باشیم که جریان تاریخی چگونه می‌گذرد و مبارزه به خاطر سوسیالیسم در کشورهای مختلف چگونه بسط و گسترش می‌یابد. امروز دیگر بسیاری از کشورهای اروپا و آسیا در راه سوسیالیسم گام گذاشته‌اند و طبیعی است که هر حزب کمونیستی در این کشورها می‌کوشد که پرنسپ‌های مارکسیسم - لنینیسم را به طرز خلاق با شرائط تاریخی، جغرافیائی و شرائط دیگر کشور خویش انطباق دهد... روشن است که ما ممکن است در درک کلیه‌ی مسائلی که در مبارزه به خاطر ساختمان جامعه‌ی نوین در برابر این یا آن حزب کمونیستی یا کارگری به ظهور می‌رسد، توافق کامل نداشته باشیم... از این جهت صحیح نیست که یک الگو برداریم و آن را در روابط خود با سایر کشورهای سوسیالیستی ملاک قرار دهیم. اشتباه است اگر هرکس را که طبق این الگو نیست مرتد بشماریم. چه فایده دارد که در چنین صورتی حزب کمونیستی را بکلی از صفوف جنبش خودمان طرد کنیم؟... این طور عمل کردن به معنای آنست که قوانین درندگان دنیای سرمایه‌داری را اقتباس کنیم و آنها را در روابط متقابل میان احزاب کمونیستی و میان کشورهای سوسیالیستی جاری سازیم. ولی درست همین درنده خوئی است که سکتاریست‌ها و انشعابگران آلبانی می‌خواهند ما در روابط متقابل خود با یوگسلاوی به کار بریم... در نزد ما، در اردوگاه ما اشخاص هستند

که می خواهند نیروهای ما را متفرق سازند. این سیاست ما نیست، سیاست مارکسیستی - لنینیستی نیست... ما می بینیم که کمونیست‌های یوگسلاوی و رهبران آنها کوشش خود را متوجهی توسعهی اقتصاد و تحکیم احرازیات سوسیالیسم ساخته‌اند. از این جهت اگر بخواهیم از روی قوانین ابژکتیف، از روی آموزش مارکسیسم - لنینیسم قضاوت کنیم در آن صورت نمی‌توان انکار کرد که یوگسلاوی کشور سوسیالیستی است".

در بحران کوبا "کمونیست‌های یوگسلاوی پوزیسیون درستی داشتند و حال آن که دگماتیک‌ها که خود را مارکسیست - لنینیست‌های اصیل می‌شمارند در پوزیسیون پرووکاسیون بودند. از این جهت نمی‌توان بدون تجزیه و تحلیل مارکسیستی، حکمی را که یک بار نوشته شده است تکرار کرد و یک جانبه درک کرد. اتفاقاً بحران کوبا نشان داد که خطر عمده از جانب کسانی است که در مواضع دگماتیسم قرار دارند".

"امروز اپورتونیسیم چپ کمتر از رویونیسم خطرناک نیست".^{۴۶}

نمونه‌ی دیگر:

"در سال‌های اخیر پوزیسیون سوسیالیسم در آنجا (یوگسلاوی) تحکیم می‌شود... در دوره‌ی پس از آغاز نرمالیزاسیون روابط، بین پوزیسیون‌های یوگسلاوی و پوزیسیون‌های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در مسائل سیاست خارجی نزدیکی حاصل شده است... اعلام این که این یا آن کشور سوسیالیستی که رهبرانش با ما موافق نیستند، دیگر کشور سوسیالیستی نیست، این امر نشانه‌ی خود سری کامل است. چنین اسلوبی هیچ وجه مشابهی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد".^{۴۷}

نمونه‌ی دیگر:

^{۴۶} - هر سه پاراکرافت از نطق خروشچف در جلسهی شورای عالی اتحاد شورویدر ۱۲ دسامبر ۱۹۶۲

^{۴۷} - از نامه‌ی سرگشاده‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی به سازمان‌های حزبی، به همه‌ی کمونیست‌ها

پوزیسیون‌ی که در اعلامیه‌ی ۱۹۶۰ در مورد دارودسته‌ی تیتو در یوگسلاوی اختیار شده اشتباه‌آمیز است. "حمله بر "دارودسته‌ی تیتو" نه فقط ما را قدمی هم به جلو نمی‌برد، بلکه ما را چندین قدم به عقب می‌راند".^{۴۸}

نمونه‌ی دیگر:

"خطر دگماتیسم و سکتاریسم در دوران اخیر در جنبش کمونیستی و کارگری بین‌المللی به صورت خطر عمده در آمده است. کنفرانس ۸۱ حزب نظر داده بود که این خطر ممکن است در این یا آن مرحله از تحول این یا آن حزب، به صورت خطر عمده در آید. وضع در حزب کار آلبانی چنین است، هم چنین است وضع در حزب کمونیست چین. کاملاً بدیهی است که در اثر اوضاع مذکور تمام جنبش بین‌المللی در معرض خطر (دگماتیسم و سکتاریسم) است."^{۴۹}

تضاد این دو نظریه:

اگر من در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از دو نظریه‌ی فوق پرداختم به آن سبب بود که سخنان نشنیده‌ای را به گوش رفقا رسانده باشم. این نمونه‌ها را همه کس در طی بررسی‌های خود دیده است. منظور این بود که بار دیگر نظریات مذکور با دقت لازم در کنار یکدیگر گسترده شود تا معلوم گردد که صحبت بر سر اختلاف در فرمول بندی نیست. بلکه بر سر دو حکم کاملاً متضاد است. نخستین نکته‌ای که باید پژوهنده روشن گرداند، همین تضاد است. زیرا که فقط پس از درک این مطلب است که قبول یک نظریه و رد نظریه‌ی دیگر لازم می‌آید.

صحت نظریه‌ی اول

به نظر من فقط نظریه‌ی اول درست می‌آید. یعنی این نظر که رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی چندی پس از پیروزی نبرد ضد فاشیستی و انتقال قدرت به دست طبقه‌ی کارگر و دهقان و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از مارکسیسم - لنینیسم منحرف گردیده‌اند و به رویونیسم گرائیده‌اند. از این جهت در اثر رهبری آنها دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی از نوع جدید تحول

^{۴۸} - تالیاتی در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۲

^{۴۹} - قطعنامه‌ی پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه در ۱۴ دسامبر ۶۲

می یابد. بالنتیجه ثمرات انقلاب را روز بروز بیشتر از دست می دهند و روز بروز بیشتر از ساختمان سوسیالیسم دور می شوند.
دلایل من اینهاست:

۱- بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز نمی تواند وجود داشته باشد. بدون شناخت قوانین عام مارکسیستی و بکار بردن صحیح آنها نمی توان جامعه را به سوی انقلاب سوسیالیستی و پیروزی قطعی و نهائی آن رهبری کرد. رد قوانین عام مارکسیستی ناگزیر نتیجه‌ی دیگری جز رد انقلاب سوسیالیستی نمی تواند داشته باشد.

اینک بین احزاب مارکسیستی - لنینیستی و جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی درباره‌ی یک سلسله از قوانین عام مارکسیستی اختلاف نظر و تضاد وجود دارد. احزاب کارگری و کمونیستی در ۱۹۵۷ در مسکو اجتماع کردند و استراتژی عمومی جنبش کمونیستی جهانی را در دوران کنونی تنظیم نمودند و به صورت اعلامیه‌ای منتشر ساختند. نماینده‌ی جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی نیز حضور داشت و در مذاکرات شرکت کرد. ولی به امضاء قطعنامه حاضر نشد و در سال بعد برنامه‌ی خاص خود را انتشار داد. رفیق خروشچف در مورد این اقدام می گویند:

« رهبران یوگسلاوی که از امضای اعلامیه‌ی احزاب کمونیستی و کارگری امتناع ورزیدند بر آن شدند که پلاتفرم خود را یعنی طرح برنامه‌ی جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی را منتشر سازند که نقطه‌ی مقابل نظریات واحد احزاب مارکسیستی و لنینیستی است و مدعی است که نقش سند برنامه‌ای جنبش کارگری و کمونیستی جهانی را بازی کند... در طرح این برنامه... مبانی تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم مورد تجدید نظر قرار گرفته است. »^{۵۰}

اینک این سؤال مطرح می شود: آیا کسانی که "مبانی تئوری مارکسیسم - لنینیسم" را مورد تجدید نظر قرار داده‌اند، می خواهند و یا می توانند دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کنند و سوسیالیسم بسازند؟ یا دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کنند و ساختمان سوسیالیسم را ادامه دهند؟ به نظر من هر مارکسیستی به این سؤال

^{۵۰} - از نطق خروشچف در کنگره‌ی ۷ حزب کمونیست بلغارستان در ژوئن ۵۸

جواب منفی خواهد داد. در غیر این صورت باید گفت که هیچ فرقی بین مارکسیسم و ضد مارکسیسم وجود ندارد.

رفقا انتقاداتی را که کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران در ۱۳۳۷/۳/۸ بر طرح برنامه‌ی جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی وارد ساخت به خاطر دارند. معذالک من اجازه می‌خواهم برخی از آنها را در اینجا متذکر گردم:

« شایان تصریح است که آنچه مضمون و روح اساسی و جهت عمومی برنامه‌ی مورد بحث را تشکیل می‌دهد علی‌رغم یک رشته جملات و اصلاحات مارکسیستی همانا این نظریات نادرست است که احکام مارکسیستی - لنینیستی معینی را مورد تجدید نظر قرار می‌دهد. رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی بجائی رسیده‌اند که "حتی در یک رشته احکام اساسی مارکسیستی - لنینیستی که تجربه و عمل صحت آنها را مبرهن ساخته تجدید نظر کنند. »

برنامه "در این اصل مهم مارکسیستی - لنینیستی که دولت‌های سرمایه‌داری را عامل و مجری دیکتاتوری سرمایه‌داری می‌شمرد؛ تجدید نظر به عمل می‌آورد. »

« طرح برنامه بسط روابط اقتصادی بین‌المللی را حتی بین کشورهای امپریالیستی، جزء ترکیبی راه سوسیالیستی بسط اقتصاد جهانی می‌داند. »

« موافق این تعریف ناچار مؤسساتی مانند "بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه" یا "اصل چهارم کمک فنی ترومن" و امثال آن نیز جزء عناصر اقتصاد سوسیالیستی جهانی در می‌آید. »

« طرح برنامه وجود دو اردوگاه متقابل سوسیالیستی و سرمایه‌داری را منکر است. »

« طرح برنامه دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه‌ی "اتاتیسم بوروکراتیک توصیف میکند. »

« طرح برنامه مسئله‌ی زوال فوری دولت سوسیالیستی را به اصطلاح پس از "استحکام حکومت طبقه‌ی کارگر" به میان می‌کشد. »

« طرح برنامه نقش حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر را خواه در تدارک تحول سوسیالیستی جامعه و خواه در ساختمان سوسیالیسم، ناچیز می‌گیرد. »^{۵۱}

« یکی از مختصات مهم متدولوژیک در طرح برنامه عبارتست از برجسته ساختن عامل خود بخودی، گرنش در مقابل جریان خود بخودی جامعه و ناچیز گرفتن عنصر آگاه. »

من می‌پرسم: اگر کسانی با این گونه نظریات می‌توانند سوسیالیسم بسازند پس دیگر چه نیازی به مارکسیسم - لنینیسم وجود دارد؟ چه ضرورتی برای وجود حزب مارکسیست - لنینیست است؟

شاید گفته شود که رهبران یوگسلاوی از این نظریات ضد مارکسیستی دست کشیده‌اند. ولی آیا برای چنین ادعائی کمترین دلیلی و قرینه‌ای وجود دارد؟ آیا رهبران یوگسلاوی در جائی چنین چیزی گفته‌اند؟ آیا خبری درباره‌ی تغییر برنامه‌ی جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی در دست است؟ بدیهی است که جواب این سئوالات منفی است. اما آیا دلایل تازه‌ای در تائید برنامه‌ی مذکور از جانب رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی وجود دارد؟ آری وجود دارد. برای نمونه می‌توان به نطق نماینده‌ی یوگسلاوی در کنگره‌ی شش حزب سوسیالیست متحد آلمان در ژانویه ۱۹۶۳، و یا به گزارش تیتو به پنجمین پلنوم کمیته‌ی مرکزی جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی در مه ۱۹۶۳ مراجعه کرد.

۲- تاریخ ده ساله‌ی اخیر نشان می‌دهد که رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی در لحظات حساس تاریخی برای ایراد ضربه بر اردوگاه سوسیالیستی و

^{۵۱} - در اینجا یاد آوری شرحی که مخبر هومانیتیه درباره‌ی نقش حزب در یوگسلاوی نوشته مفید است وی نوشته است " آنچه بخصوص یک خارجی را متعجب می‌سازد اینست که به نظر می‌رسد حزب به عنوان حزب تظاهر رسمی و علنی ندارد. حزب عملاً " میتینگ و... اجتماعات رسمی تشکیل نمی‌دهد... دارای نشریه‌ی روزانه نیست. فقط یک مجله‌ی هفتگی دارد و یک مجله‌ی تئوریک. حزب دارای روزنامه‌ی کارخانه نیست" هومانیتیه ۱۶ - ۱۹ آوریل ۱۹۶۳

نهضت آزادی ملی دست به کار شده‌اند. من در اینجا در صدد شمارش کلیه موارد نیستم و بذکر چند مثال اکتفاء میکنم:

الف - در ژوئیه ۱۹۴۹، رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی مرز آن کشور را بر روی پارتیزان‌های یونان که با قوای ارتجاع و امپریالیسم در نبردی خونین بودند بستند، ولی برعکس به ارتش ارتجاعی یونان امکان تعقیب آنها را دادند. این اقدام یکی از عوامل مهم شکست نیروهای ملی و ضد فاشیستی یونان و غلبه‌ی ارتجاع و امپریالیسم در آن کشور بود.

ب - در جریان ضد انقلاب مجارستان در ۱۹۵۶، سفارت یوگسلاوی در بوداپست یکی از مراکز توطئه بر ضد جمهوری توده‌ای مجارستان و پناهگاه ضد انقلابی بود. رفیق خروشچف درباره‌ی این جنایت عظیم می‌گوید:

« رهبران یوگسلاوی به ویژه با اظهارات علنی و با اقدامات خود در دوران حوادث مجارستان صدمات فراوان به سوسیالیسم وارد آوردند. سفارت یوگسلاوی در هنگام شورش ضد انقلاب در بوداپست در واقع مرکز کسانی بود که به مبارزه علیه‌ی ساختمان دموکراتیک توده‌ای در مجارستان برخاسته بودند. پناهگاهی بود برای گروه تسلیم طلب و خائن ایمرناکی و لوشونتسی. به خاطر بیاورید نطق بی سابقه‌ی رفیق تیتو را در پولا که در آن نطق شورشیان مجارستان را در پناه خود گرفت، کمک برادرانه‌ی اتحاد شوروی را به خلق مجار "مداخله‌ی شوروی" نامید. همان نطقی که در آن از نیروهای معینی در سایر کشورهای سوسیالیستی به طور مستقیم دعوت می‌کرد که بدنبال به اصطلاح "کورس یوگسلاوی" بروند. »^{۵۲}

۳ - دولت یوگسلاوی در وابستگی مالی به امپریالیست‌ها و به ویژه امپریالیست‌های آمریکائی است. من فقط اعتباراتی را که این دولت در سال ۱۹۶۱، از دول امپریالیستی گرفته است ذکر می‌کنم. در این سال دولت یوگسلاوی از دولت آمریکا و یا سازمان‌های بین‌المللی که تحت نظارت آمریکا هستند بیش از ۳۴۶ میلیون دلار اعتبار گرفته است که ۴/۴۷٪ کلیه‌ی درآمد بودجه‌ی آن دولت در سال مذکور می‌باشد. اگر کمک سایر کشورهای غربی را نیز در همین سال در

^{۵۲} - نطق خروشچف در کنگره‌ی ۷ حزب کمونیست بلغارستان در ژوئیه‌ی ۱۹۵۸

نظر بگیریم مجموعاً رقم ۴۹۳ میلیون دلار به دست می آید که ۶/۶۷٪ کلیه درآمد بودجه‌ی یوگسلاوی در سال مذکور است.

آیا دولتی که بیش از ۶۷٪ درآمد بودجه‌ی سالیانه‌اش را امپریالیست‌ها تأمین می‌کنند می‌تواند دولتی مستقل و بیرون از دائره‌ی نفوذ امپریالیسم باقی بماند؟ آیا ممکن است که امپریالیست‌ها به یک دولت واقعاً ضد امپریالیستی و واقعاً سازنده‌ی سوسیالیسم چنین کمکی برسانند؟ رفیق خروشچف کاملاً درست گفته است که:

« امپریالیست‌ها همیشه حاضرند به کسی که در صفوف کمونیست‌ها شکاف اندازد مزدی بپردازند. »^{۵۳}

اینک من می‌پرسم که امپریالیست‌ها این میلیون‌ها دلار را برای چه خدمتی به یوگسلاوی پرداخته‌اند؟ برای ساختمان سوسیالیسم و یا برای جلوگیری از آن؟ برای پیوستن به اردوی سوسیالیستی یا برای تفرقه افکنی وی در آن اردو؟ من به این نتیجه می‌رسم که وثیقه‌ی کمک‌های امپریالیسم جزء اعراض دولت یوگسلاوی از ادامه‌ی ساختمان سوسیالیسم و سیاست اقتصادی مستقل چیز دیگری نمی‌تواند باشد. قراردادهائی که امپریالیست‌ها در زمینه‌های مختلف بر یوگسلاوی تحمیل کرده‌اند مؤید این امر است.

۴ - در مورد شیوه‌ی تولید کشاورزی صحبت فقط بر سر آن نیست که در یوگسلاوی پس از ۱۹ سال هنوز بخش سوسیالیستی کشاورزی ناچیز است، بلکه بر سر آن است که سمتی که رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی به تکامل شیوه‌ی تولید کشاورزی می‌دهند، به سوی شیوه‌ی سوسیالیستی نیست. مخبر مخصوص روزنامه‌ی هومانیته که در آوریل ۱۹۶۳، برای مطالعه به یوگسلاوی رفته بود نوشت که در آن کشور "قسمت بزرگ زمین‌های قابل کشت به دهقانان خصوصی تعلق دارد (۸۰٪ زمین‌های مذکور. در بعضی از نواحی صدانه‌ی مذکور از این هم بیشتر است)". ولی مهم‌تر اینست که رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی سومین قانون اساسی آن جمهوری (آوریل ۱۹۶۳) را وسیله‌ی تثبیت وضع موجود ساخته‌اند.

مخبر روزنامه‌ی هومانیته می‌نویسد که در دوران پس از جدا شدن یوگسلاوی از اردوگاه سوسیالیستی در کشاورزی آن کشور "یک دوران طولانی نوسانات

^{۵۳} - از پایان سخن خروشچف در کنگره‌ی بیست و دوم

آغاز شد که کاراکتریستیک آن عبارت بود از فقدان سیاست ارضی". اینک به بینیم آن سیاست ارضی که قانون اساسی ۱۹۶۳ تثبیت می کند چگونه است؟ در قانون اساسی گفته می شود:

« حدود و شرایطی که در آنها زحمتکشان کشاورزی می توانند حق مالکیت بر اراضی دیگر داشته باشند، هم چنین حدود و شرایطی که در آنها سایر افراد می توانند حق مالکیت بر اراضی زراعتی و سایر اراضی داشته باشند به وسیلهی قانون معین می شود. »

در جای دیگر قانون اساسی چنین آمده است:

« در تولید کشاورزی در صناعت پیشه وری و هم چنین در نظائر این حرفه‌ها که افراد با افزارهای تولید خودشان آنها را اداره می کنند، می توانند از کار اضافی سایر کارگران در چهارچوب و شرایطی که قانون معین می کند، استفاده کنند. »

یعنی مطابق این دو ماده از قانون اساسی، مالکیت خصوصی بر زمین و استثمار کارگران مزدور تائید می شود. مسئولین یوگسلاوی کوشیده‌اند که در برابر چنین وضعیتی به مخبر روزنامه‌ی هومانیته توضیحی بدهند و این طور گفته اند:

« محدود شدن مالکیت به ده هکتار و کنترل اعتبارات بانکی باعث می شود که بازگشت به روابط سرمایه‌داری در دهات غیر ممکن گردد. »

ولی اگر هم این قیودی که مسئولین مذکور ذکر کرده‌اند علمی باشد مگر مالکیت خصوصی بر زمین و استثمار کارگران مزدور کشاورزی در اساس روابط سرمایه‌داری نیست؟ مگر جز اینست که هم امروز روابط حاکم در دهات یوگسلاوی روابط سرمایه‌داری است؟

جالب توجه است که در نظر رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی هیچ گونه دور نمائی از لحاظ برانداختن مالکیت‌های غیر دهقانی و استثمارگر وجود ندارد و مسئولین یوگسلاوی که خواسته‌اند خود را در برابر مخبر روزنامه‌ی

هومانیته طرفدار سوسیالیزه کردن کشاورزی نشان بدهند راه آن را چنین بیان کرده‌اند:

« خرید سیستماتیک اراضی از دهقانان کوچک که به علل گوناگون نمی خواهند یا نمی توانند آن اراضی را نگهدارند... »

۵ - در مورد شیوه‌ی تولید در شهرهای یوگسلاوی باید گفت که عیب کار فقط در توسعه‌ی سرمایه‌داری خصوصی نیست. بلکه در این نیز هست - و عمده مطلب اینجاست - که آن رشته از بنگاه‌ها که به مالکیت همهی خلق در آمده بودند و می توانستند نقش رهبری در اقتصاد یوگسلاوی داشته باشند تغییر ماهیت داده‌اند. مخبر روزنامه‌ی هومانیته برای نمونه کارخانه‌ی ایوو لولا ریبار Ivo Lola Ribar را از نزدیکی بلگراد مثال می آورد و می نویسد: مسئولین کارخانه به ما گفتند "کارخانه‌ی ما کاملاً مستقل است. ما تولید را بر اساس مطالعه‌ی بازار داخلی و امکانات تجارت خارجی تنظیم می کنیم. این کلکتیف کارگران است که درباره‌ی به فروش رساندن کالاهای تولید شده تصمیم می گیرد". واقعیت اینست که در یوگسلاوی از سال ۱۹۵۰، به بعد بنگاه‌های صنعتی آن کشور، طبق قوانین جدید، خودشان مواد اولیه می خردند، خودشان نوع محصولات را معین می کنند، خودشان میزان و بهای آن را معین می کنند، خودشان محصولات را در بازار می فروشند، خودشان دستمزد را معین می کنند و درباره‌ی توزیع قسمتی از منافع تصمیم می گیرند. به علاوه حق فروش و خرید و اجاره دادن اموال غیر منقول را دارند. آن "کلکتیف کارگری" که رهبران یوگسلاوی نام می برند در واقع عبارتست از کلکتیف مدیران کارخانه که سهم بزرگ از سود کارخانه برمی دارند و به صورت بورژواهای بوروکراتیک و کمپرادر نوع جدید در آمده‌اند.

از اینجا کاملاً روشن است که بنگاه‌های عمومی صنعتی در یوگسلاوی از صورت واحدهای اقتصادی سوسیالیستی خارج شده است. از مطالعه‌ی شیوه‌ی تولید آنها می توان به نتایج زیرین رسید:

الف - با توجه به طرز عمل "مستقل" هر کارخانه، طرح و اجرای برنامه‌ی اقتصادی واحد دولتی نمی تواند مفهوم و مصداق جدی پیدا کند.

ب - محرک اساس فعالیت هر کارخانه عبارتست از سود. هدف تولید کارخانه به دست آوردن سود است نه رفع نیازمندی جامعه.

ج - سیاستی که دولت در مورد کارخانه‌ها به کار می برد، سیاست تشویق رقابت سرمایه‌داری است.

د - از اعتبارات دولتی به وجهی استفاده می شود که بنگاه‌های تقویت شوند که وضع بهتر دارند، در مدت کوتاه تر اعتبار را بر می گردانند، سود بیشتر می دهند و غیره.

ه - رابطه‌ی بنگاه‌ها با یکدیگر رابطه‌ی کمک متقابل و هم آهنگی طبق نقشه نیست، بلکه روابط سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت است، رقابتی که تا عرصه‌ی بازارهای خارجی نیز بسط و توسعه می یابد.

۶ - سیاست بازرگانی خارجی یوگسلاوی در ارتباط با سیاست عمومی اقتصادی و مؤید آن است. این سیاست بر اساس حمایت از رشد سرمایه‌داری در یوگسلاوی تنظیم شده است. در سال ۱۹۵۰، به انحصار تجارت خارجی پایان داده شد. در سال ۱۹۵۳، - همان طور که مسئولین امر به مخبر روزنامه‌ی هومانیتیه اشاره کرده اند - به بنگاه‌های داخلی اجازه داده شد به تجارت خارجی بپردازند و با هر یک از انحصارهای خارجی که می دانند تماس بگیرند. در سال ۱۹۶۱، مقرراتی گذشت که محدودیت‌های صادرات و واردات را تا حد زیادی رفع کرد. به خاطر بیاوریم آموزش لنین را که در مناظره با بوخارین تصریح کرد:

« ما نمی توانیم روسیه را "بدون حمایت صنایع" به صورت کشوری صنعتی در بیاوریم. و حمایت صنایع "بهیچوجه بمعنای اتخاذ سیاست گمرکی نیست، بلکه فقط بمعنای انحصار تجارت خارجی است." ^{۵۴}»

من از این دلایل که خلاصه‌ای از گفتنی‌های راجع به یوگسلاوی است نتیجه می گیرم که حکم اعلامیه‌ی احزاب برادر (۱۹۶۰) درباره‌ی رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی صحیح است و به قوت خود باقی است. من معتقدم که برنامه‌ی جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی ملخص رویزیونیسم معاصر است. رهبران جامعه‌ی کمونیست‌های یوگسلاوی به مارکسیسم - لنینیسم خیانت ورزیده و به آن پشت کرده‌اند. آنها به صورت عمال امپریالیسم در نهضت کارگری و کمونیستی جهانی در آمده‌اند. آنها به فعالیت خرابکارانه علیه‌ی اردوگاه سوسیالیستی و نهضت‌های آزادیبخش ملی مشغول‌اند. از این جهت افشاء رویزیونیسم یوگسلاوی وظیفه‌ی مبرم هر حزب مارکسیستی - لنینیستی است و نرمالیزاسیون روابط دولتی با یوگسلاوی به هیچ وجه نباید موجب ایراد لطمه بر این مبارزه ضروری گردد.

^{۵۴} - لنین جلد ۳۳ صفحه‌ی ۴۲۰

به عقیده‌ی من خطر عمده در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی هم چنان رویونیسم است.

۴- در مورد بحران در دریای کارائیب

یکی از موارد اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی مربوط به چگونگی برخورد با بحران در دریای کارائیب است.

در این که بحران در دریای کارائیب انگیزته‌ی امپریالیسم آمریکا است، نه فقط در جنبش کمونیستی جهانی، بلکه در بین نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی اختلاف وجود ندارد.

در این که اقدامات دولت اتحاد شوروی در موقع بحران دریای کارائیب از اندیشه‌ی حفظ صلح جهانی سرچشمه گرفته است تردیدی نیست.

اختلاف در موقع جواب به این سؤال ظاهر می‌شود: آیا اقدامات دولت شوروی برای مبارزه علیه‌ی عملیات مداخله گرانه و تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم آمریکا در دریای کارائیب و کوبا درست بوده است یا نه؟ اگر درست نبوده است در کجا؟

به نظر من از میان ایراداتی که در این زمینه گرفته می‌شود در صحت دو ایراد تردیدی نیست: یکی این که دولت شوروی در برابر شانتاژهای امپریالیسم آمریکا روش استوار و بی‌تزلزلی نداشت و دیگر این که بدون جلب رضایت قبلی کوبا - که لازمه‌ی احترام به استقلال او بود - با بازرسی سازمان ملل در پیاده کردن راکت های در کوبا موافقت کرد. صرف نظر از این که چنین موافقتی علی‌الاصول نیز درست نبود.

درباره‌ی نکته اول

۱. - چرا سلاح‌های اتمی به کوبا برده شد؟
"برای این که حمله به کوبا انجام نگیرد. برای این که عملیات نسنجیده صورت نپذیرد"^{۰۰}

"برای این که امپریالیست‌های آمریکائی، اگر واقعا تصمیم به حمله (به کوبا) دارند، حس کنند که جنگی که آن را وسیله‌ی تهدید ساخته‌اند در مرز خود آنهاست... و بدین طریق با واقع بینی بیشتری خطر جنگ هسته‌ای را در نظر

^{۰۰} - از نامه‌ی خروشچف به کندی ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲

آورند... ما اطمینان داشتیم که این اقدام، مهاجمان را به هوش خواهد آورد و آنان وقتی که بفهمند که کوبا بدون دفاع نیست و امپریالیسم آمریکا قادر مطلق نیست مجبور به تغییر نقشه‌های خود خواهند شد.^{۵۶}

مطابق این استدلال باید از همان روز اول اعلام می‌شد که اتحاد شوروی موشک اتمی به کوبا برده است تا آن که امپریالیست‌های آمریکائی حس کنند که اگر جنگ شود در مرز آنها خواهد شد تا آن که مهاجمان به هوش آیند و بفهمند که کوبا بدون دفاع نیست.

ولی این طور نشد و وجود موشک‌های اتحاد شوروی در کوبا تا آخرین لحظه‌ی ممکن انکار شد. در اعلامیه‌ی آرانس تاس مورخ ۱۲ سپتامبر چنین گفته می‌شود:

« دولت اتحاد شوروی هم چنین به خبرگزاری تاس در اعلام این نکته اختیار داده است که اتحاد شوروی نیازی ندارد که وسائلی را که برای عقب زدن تهاجم و یا برای ضربه‌ی متقابل در اختیار دارد به کشور دیگر و از آن جمله به کوبا منتقل سازد. »

سفیر کوبا در فرانسه در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۲، در جواب این سؤال که "آیا پایگاه موشک شوروی در کوبا وجود دارد؟" گفت:

« یگانه پایگاه خارجی در سرزمین کوبا پایگاهی است که آمریکای شمالی در گوانتانامو برقرار کرده است. »

و در جواب این سؤال که "آیا ارتش کوبا موشک دارد؟" گفت:

« موشک ما اصلاحات ارضی، صنعتی کردن و با سواد کردن است. اینها هستند که در نظر آمریکا خطرناک به شمار می‌آیند. اینها هستند آنچه آمریکا می‌خواهد از میان بر دارد. »^{۵۷}

^{۵۶} - از گزارش خروشچف به جلسه‌ی شورای عالی اتحاد شوروی در ۱۲ دسامبر ۶۲

^{۵۷} - روزنامه‌ی هومانیته ۲۵ اکتبر ۱۹۶۲

در جلسه‌ی سازمان ملل نماینده‌ی اتحاد شوروی در برابر عکس‌هایی که نماینده‌ی آمریکا از موشک‌های موجود در کوبا ارائه می‌داد اظهار داشت:

« این جعل دیگر اداره‌ی جاسوسی آمریکا است. من اعلام می‌دارم که موشک شوروی در کوبا وجود ندارد. »^{۵۸}

بدیهی است که هر دولت مستقلی حق دارد هر سلاحی را که برای دفاع خود لازم می‌داند در خاک خود نگه دارد. بدیهی است که وقتی که یک دولت سوسیالیستی برای دفاع از استقلال و حاکمیت یک کشور سوسیالیستی دیگر اسلحه به آن کشور می‌فرستد وظیفه‌ی انترناسیونالیستی خود را انجام می‌دهد. ولی نحوه‌ی که در مورد کوبا عمل شد، انکار اول و اعتراض آخر، و استدلال بعدی، نحوه‌ی درستی نبود و به این امر کمک نکرد که سخن دولت شوروی را معتبر نگهدارد.

بعداً در ۱۳ دسامبر ۱۹۶۲، رفیق گرومیکو درباره‌ی بحران دریای کارائیب به شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی چنین گزارش داد:

« دولت آمریکا از دولت شوروی نپرسید که آیا راکت‌های بُرد متوسط در کوبا هست یا نه. و چون پرسیده نشد طبیعتاً جوابی از طرف دولت شوروی درباره‌ی وجود یا عدم راکت شوروی در کوبا داده نشد. نه رئیس جمهور آمریکا جان کندی و نه وزیر خارجه‌ی آمریکا راسک در مذاکرات خودشان با ما در واشنگتن چنین سئوالی مطرح نکردند. بالنتیجه رؤسای دولت آمریکا می‌پندارند که چیزی از آنها پنهان نگاه داشته شده است چیزی که اصولاً درباره‌ی آن به ما سئوالی نداده بودند. »^{۵۹}

بدون تردید هر دوستدار دولت شوروی از این بیان گرومیکو به سختی ناراحت می‌شود. یکی از خصوصیات دیپلماسی شوروی که در توده‌های مردم جهان احترام، اعتماد ایجاد می‌کند صراحت، پیگیری و شهامت آن است. نباید اجازه داد که به این خصوصیت لطمه وارد گردد.

^{۵۸} - روزنامه‌ی لوموند ۲۵ دسامبر ۱۹۶۲

^{۵۹} - گرومیکو در جلسه‌ی شورای عالی اتحاد شوروی در ۱۳ دسامبر ۶۲

۲ - درباره‌ی تحکم آمریکا که کشتی‌های شوروی را به زور بازرسی خواهد کرد چگونه رفتار شد؟

گرومیکو در ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۲، در جلسه‌ی عمومی سازمان ملل چنین گفت: « بعضی از اولیاء دولت آمریکا اعلام می‌دارند که باید نظارت بر سراسر منطقه‌ی دریای کارائیب تقویت شود. چنان که گوئی دریای کارائیب دریاچه‌ای در داخل آمریکا است. سؤال می‌شود: چه کسی رضایت خواهد داد که نظارت آمریکا را بر آبهای بین‌المللی این دریا بپذیرد؟ اگر این طور باشد آمریکا می‌تواند خود را میراث دار نپتون که مطابق اساطیر اولین مالک دریاها بود بشمارد و مالکیت اقیانوس آتلانتیک را ادعا کند. گستاخ‌ترین مقامات آمریکائی که اختیار عقل خود را از دست داده‌اند اعلام می‌دارند که باید حرکت کشتی‌های شوروی را که کالا و کارشناسان دستیار کوبا در امر استقرار صنعت و کشاورزی را به کوبا می‌برند و از کوبا به شوروی می‌آورند نظارت کرد. ولی چه کسی اجازه خواهد داد که چنین نظارتی عملی شود؟ آیا روشن نیست که چنین کاری راهزنی است و باید قاطعانه محکوم گردد؟ »^{۶۰}

رفیق خروشچف در ۲۴ اکتبر در پیام به برتراند راسل می‌گوید:

« ما به هیچوجه نمی‌توانیم عملیات راهزنامه‌ی دولت آمریکا را بپذیریم... اگر دولت آمریکا قوانین بین‌المللی را نقض کند، اگر دولت آمریکا در عملیات خود به ندای خرد گوش فرا ندهد اوضاع و احوال که هم اکنون بسیار حاد است ممکن است از دائره‌ی هر نظارتی خارج شود و به صورت یک جنگ جهانی در آید... اگر دولت آمریکا برنامه‌ی عملیات راهزنامه‌ی خود را اجراء کند در آن صورت طبیعتاً به منظور دفاع از حقوق خود و از حقوق بین‌المللی که در عهدنامه‌های بین‌المللی تثبیت و در اساسنامه‌ی سازمان ملل تصریح شده است باید از وسائل دفاعی خویش علیه‌ی تهاجم استفاده کنیم. راه حل دیگری وجود ندارد. »

^{۶۰} - از نطق گرومیکو در جلسه‌ی عمومی سازمان ملل متحد ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۲

البته هر دولتی حق دارد که در مواقع لازم به سازش‌هایی با حفظ اصول دست بزند. ولی در عرض دو سه روز از قطبی به قطب دیگر رفتن نشانه‌ی شتابزدگی و بی‌نقشگی است.

۳ - درباره‌ی تحکم آمریکا که سلاح‌های اتمی باید از کوبا خارج شود چگونه رفتار شد؟

در اظهاریه‌ی دولت شوروی در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۲، چنین گفته می‌شود:
« آمریکا می‌طلبد که تکنیک جنگی که برای دفاع کوبا ضروری است از خاک آن کشور بیرون برده شود. بدیهی است که هیچ دولتی که استقلال خود را عزیز می‌دارد، نمی‌تواند با این مطالبه موافقت کند. نمی‌توان این نکته را نیز نادیده گرفت که اگر امروز آمریکا می‌کوشد کشورهای دیگر را از تجارت با کوبا منع کند و نگذارد که از کشتی‌های خود برای کالا و بار به کوبا استفاده کند فردا ممکن است محافل حاکمه بخواهند که چنین تصمیماتی علیه‌ی یک کشور دیگر که سیاست و یا ساختمان اجتماعی آن بدخواه محافل حاکمه‌ی آمریکا نیست نیز اتخاذ شود. »

در نامه‌ی رفیق خروشچف به برتراند راسل در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۲ چنین گفته می‌شود:

« کاملاً معلوم است که اگر بخواهیم راهزن را از این طریق رام کنیم که اول شال گردن خود را به او بدهیم و پالتو و بعداً چیزهای دیگر را، او از این رفتار ما به ترحم نخواهد آمد و از راهزنی دست نخواهد کشید. بلکه بر عکس بی‌حیاطر خواهد شد. از این جهت باید به راهزن دهنه زد تا این که قانون جنگ به عنوان قانون متداول میان اشخاص متمدن و دولت‌ها برقرار نشود. »

آیا روشی که بعداً در مورد آمریکا به کار رفت بر اساس همین پرنسیپ بود که در آن اعلامیه و این نامه تائید شده است؟

درباره‌ی نکته‌ی دوم

پس از این برخورد اتحاد شوروی با پیاده کردن موشک‌ها در کوبا و نظارت سازمان ملل متحد در این کار موافقت کرد. اینک تذکار چند فاکت:

از نامه‌ی رفیق خروشچف به کندی در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲،:

« نگرانی شما آقای رئیس جمهور درباره‌ی امنیت آمریکا برای من قابل درک است. زیرا که این نخستین وظیفه‌ی رئیس جمهور است... من پیشنهاد می‌کنم: ما موافقیم که آن وسائلی را که شما وسائل تهاجمی می‌دانید از کوبا خارج کنیم... نمایندگان شما اظهاریه خواهند داد درباره‌ی این که آمریکا به نوبه‌ی خود، با توجه به نگرانی دولت شوروی، وسائل نظیر را از ترکیه خارج خواهد کرد... بعداً نمایندگان مورد اعتماد شورای امنیت سازمان ملل متحد خواهند توانست اجرای این تعهدات را در محل نظارت کنند.

طبیعی است که باید از دولت کوبا و ترکیه اجازه گرفت که نمایندگان مذکور به آن کشورها بروند و اجرای تعهدات را بازرسی نمایند. »

از نامه‌ی رفیق خروشچف به کندی در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲،:

« ما به افسران خود(همان طور که قبلاً به شما اطلاع دادم وسائل مورد نظر ما در دست افسران شوروی است) دستور دادیم ترتیبات لازم برای قطع ساختمان ابژکت‌های مذکور، پیاده کردن آنها و بازگرداندن آنها به اتحاد شوروی بدهند. همان طور که قبلاً در نامه‌ی ۲۷ اکتبر به شما اطلاع دادم ما موافقیم که با شما قرار بگذاریم که نمایندگان سازمان ملل بتوانند از پیاده کردن وسائل مذکور اطمینان حاصل کنند. »

فرق مضمون این دو نامه با هم در دو چیز است: یکی این که در نامه‌ی اول خروج موشک‌های آمریکا از ترکیه نیز به عنوان امتیازی در مقابل خروج موشک‌های شوروی از کوبا مطرح بوده و در نامه‌ی دوم نیست. دیگر این که در نامه‌ی اول اجازه‌ی دولت کوبا (ترکیه) برای نظارت نمایندگان سازمان ملل لازم شمرده شده ولی در نامه‌ی دوم موضوع مذکور مسکوت مانده است.

از نامه‌ی کندی به خروشچف در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲:

« وقتی که من نامه‌ی شما را خواندم به آن نتیجه رسیدم که عناصر کلیدی پیشنهادهای شما - که آنقدر که من فهمیدم به طور کلی قابل قبول است - نکات زیرین است:

"شما موافقت کنید که این نوع اسلحه را تحت نظارت و بازرسی دقیق سازمان ملل از کوبا خارج کنید و تحت ضمانت‌های لازم متعهد شوید که دیگر چنین نوع اسلحه به کوبا نفرستید....»

از اظهاریه‌ی کندی در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲:

« من تصمیم عاقلانه و دولتمدارانه‌ی نخست وزیر شوروی خروشچف را مبنی بر متوقف ساختن پایگاه در کوبا، پیاده کردن سلاح‌های تهاجمی و باز گرداندن آنها به اتحاد شوروی تحت نظارت سازمان ملل متحد را تبریک می گویم. ^{۶۱}»

از اظهاریه‌ی کندی در ۲۰ نوامبر ۱۹۶۲:

« مطابق موافقتی که در نامه‌های ۲۷ و ۲۸ اکتبر ما (کندی و خروشچف) به دست آمد "نخست وزیر شوروی خروشچف موافقت کرد کلیه‌ی سیستم‌های سلاح‌هایی را که می توان برای هدف‌های تهاجمی به کار برد از کوبا بیرون برد و از این ببعد ورود این گونه سلاح را به کوبا متوقف سازد و موافقت کند که نظارت و بازرسی لازم از طرف سازمان ملل به عمل آید. تا این که اجراء این تعهدات و معتبر نگه داشتن آنها تضمین شود. »

از اظهاریه‌ی کندی در ۲۰ نوامبر ۱۹۶۲:

« امروز نخست وزیر شوروی خروشچف به من اطلاع داد که همه‌ی بمب افکن‌های "ایل ۲۸" که الان در کوبا هستند در عرض ۳۰ روز از آنجا بیرون خواهند شد. ^{۶۲}»

^{۶۱} - پراودا ۲۹ اکتبر ۱۹۶۲

^{۶۲} - پراودا ۲۲ نوامبر ۱۹۶۲

این موافقت جدیدی از طرف دولت شوروی با مطالبات آمریکا بود.

از نطق فیدل کاسترو در ۱ نوامبر ۱۹۶۲:

« کوبا بازرسی سازمان ملل و یا شیروخورشید سرخ بین‌المللی را نمی‌پذیرد، زیرا که ما نمی‌خواهیم اصل حاکمیت ملی خود را زیر پا بگذاریم... همه باید در فکر صلح باشند. ولی راهی که به نقض حقوق ملل بیانجامد راه صلح نیست. چنین راهی به جنگ می‌انجامد. »

از نطق استیونسون (نماینده‌ی آمریکا در سازمان ملل) در ۷ ژانویه ۱۹۶۲، در جلسه‌ی سازمان کشورهای آمریکا:

« بعضی از جنبه‌های توافق آمریکا و شوروی "نمی‌تواند به مرحله‌ی اجراء درآید" زیرا که کوبا از مطالبه‌ی کندی مبنی بر "بازرسی در محل" سر باز می‌زند. »

اسناد فوق حاکی از آن است که دولت اتحاد شوروی با دولت آمریکا موافقت کرد که نمایندگان سازمان ملل برای دو کار به کوبا بروند: یکی برای نظارت و بازرسی در پیاده کردن موشک‌های موجود در کوبا و دیگر برای نظارت و بازرسی این تعهد که دیگر این نوع اسلحه به کوبا فرستاده نشود. و این موافقت را دولت اتحاد شوروی بدون جلب نظر کوبا انجام داد. ولی بدیهی است که موافقت با بازرسی در خاک یک کشور فقط و فقط حق آن کشور است. و عدم مراعات این حق در حکم لطمه بر حاکمیت آن است.

از این گذشته راه باز کردن در یک کشور برای نظارت و بازرسی سازمان ملل متحد که در شرایط کنونی آلت اجرای مقاصد آمریکاست، استقلال و حاکمیت آن کشور را در معرض خطر قرار خواهد داد. مثال روشن کنگو برای اثبات این امر کافی است. رئیس‌جمهور آمریکا کندی که بر روی مسئله‌ی نظارت و بازرسی سازمان ملل در کوبا پا فشاری می‌کرد، هدفش آن بود که نقشه‌ی کنگو را در کوبا اجراء کند. موافقت دولت اتحاد شوروی با پیشنهاد کندی علی‌الاصول ناصحیح بود. می‌گویند که در هر حال، در پایان کار، دولت آمریکا متعهد شد که به کوبا حمله نکند و به گروه‌های ارتجاعی اجازه‌ی حمله‌ی مسلحانه به کوبا ندهد.

البته در شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد که آمریکا در اجرای نقشه‌ی خود مبنی بر نابود ساختن دولت سوسیالیستی کوبا درست از همان راهی برود که در گذشته رفته است. ثبات و استواری دولت کوبا و تناسب قوا در صحنه‌ی جهانی امپریالیسم آمریکا را به مراعات حزم و احتیاط بیشتری وامیدارد. البته عدم حمله بر کشور دیگر از لحاظ افکار عمومی جهان و حقوق بین‌المللی از وظائف بدیهی هر دولت است و هر دولتی و از آنجمله دولت آمریکا بدون تعهد خاص طبیعتاً متعهد اجرای چنین وظیفه‌ای است. نقض این اصل بین‌المللی یک جنایت مسلم به شمار می‌آید. ولی در مورد این که دولت آمریکا در عدم حمله به کوبا و جلوگیری از حمله‌ی مسلحانه‌ی ضد انقلابی‌ها به کوبا تعهدی کرده باشد، متأسفانه من تاکنون به سندی برنخورده‌ام که حاکی از چنین تعهدی باشد. بلکه برعکس اسناد موجود نشان می‌دهد که آمریکا گستاخانه و راهزانه وجود چنین تعهدی را انکار کرده است. من در اینجا به ذکر دو سند اکتفا می‌کنم:

از نطق فیدل کاسترو در سالگرد چهارم انقلاب کوبا:

« امپریالیست‌ها هیچگونه اظهاریه‌ی روشنی نداده‌اند. آنها در حرف‌های خودشان طفره رفتند و با لحن تهدید آمیزی، با لحن غدارانه‌ای گفتند: "اگر کوبا به فعالیت خرابکارانه دست نزند" و به کارهایی از این گونه نپردازد از حمله به کوبا خودداری خواهند کرد. و اما اظهارات آنها در خطاب به مزدورانشان (اشاره‌ی کاسترو به ضد انقلابیون کوبا است - مترجم) را نمی‌توان اظهارات صلح جویانه تلقی کرد. در این اظهارات تضمینی برای وطن ما وجود ندارد... منظور امپریالیست‌ها از این تهدیدها چیست؟ امپریالیست‌ها عنودانه نمی‌خواهند اظهاریه‌ی صریح و روشنی بدهند. اتحاد شوروی سهم تعهد خود را اجراء کرد، ولی آمریکا سهم خود را اجراء نمی‌کند. »^{۶۳}

از نطق استیونسن در جلسه‌ی شورای سازمان دولت‌های آمریکا در ۷ ژانویه ۱۹۶۳:

« بعضی از جنبه‌های موافقت آمریکا و شوروی به علت امتناع کوبا از پذیرفتن خواست کندی مبنی بر "بازرسی در محل" "نمی‌تواند به

^{۶۳} - روزنامه‌ی پراودا ۳ ژانویه ۱۹۶۳

مرحله‌ی اجراء در آید» و دو ماه مذاکرات آمریکا و شوروی به "بن بست" رسیده است. »

در همین تاریخ آژانس یو پی از واشنگتن از قول مقامات مسئول آمریکائی خبر دادند که چون مطالبه‌ی آمریکا از کوبا عملی نشده است آمریکا هیچگونه تضمین رسمی درباره‌ی خودداری از حمله‌ی مسلحانه به کوبا نخواهد داد.^{۶۴}

* * *

۱ - چرا سلاح‌های اتمی به کوبا برده شد؟

در پایان این مبحث اجازه می‌خواهم که مسئله‌ی مهم دیگری را نیز در مورد بحران در دریای کارائیب مطرح سازم:

در این تردیدی نیست که هدف اتحاد شوروی از ارسال موشک‌ها به کوبا مقابله با دسائس امپریالیست‌ها بود و بحران در دریای کارائیب را باید معلول تحریکات امپریالیست‌ها دانست. ولی آیا تاکتیک ارسال موشک به کوبا تاکتیک صحیحی بود؟ آیا اگر به کوبا حمله می‌شد دولت شوروی و یا دولت کوبا این موشک‌ها را مورد استفاده قرار می‌دادند؟ آیا امروز هم که گفته می‌شود موشک‌های اتحاد شوروی از کوبا دفاع خواهند کرد این گفته صحیح است؟

تردیدی نیست که حمله‌ی امپریالیست‌ها به کوبا حمله‌ی اتمی نخواهد بود. در این صورت دفاع از کوبا به وسیله‌ی موشک‌های شوروی را به چه معنی باید فهمید؟ آیا به آن معنی باید فهمید که اگر امپریالیست‌ها به کوبا حمله ور شوند اتحاد شوروی بمب اتمی با موشک به کشور آنها خواهد انداخت؟ اگر چنین است آیا این به آن معنی نیست که دولت سوسیالیستی در شروع جنگ اتمی، پیشقدم می‌شود؟ آیا چنین پیشقدمی مخالف پرنسیپ‌های صلح طلبانه‌ی دولت‌های سوسیالیستی نیست؟ به نظر من دولت شوروی که مدافع پرشور جلوگیری از جنگ اتمی است هیچگاه در شروع جنگ اتمی پیشقدم نخواهد شد. پس در این صورت دفاع از کوبا به وسیله‌ی موشک‌های شوروی را به چه معنی باید فهمید؟

البته منظور من آن نیست که بنابراین دولت اتحاد شوروی باید از دفاع کوبا صرفنظر کند. به هیچ وجه. دفاع از دولت سوسیالیستی کوبا وظیفه‌ی

^{۶۴} - آژانس سین خوا ۹ ژنویه ۱۹۶۳

انترناسیونالیستی همه‌ی دولت‌های سوسیالیستی است. ولی دفاع از کوبا با استفاده از سلاح اتمی ملازمه ندارد. از این جهت سؤال خود را دوباره تکرار می‌کنم: آیا تاکتیک ارسال موشک به کوبا تاکتیک صحیحی بود؟

* * *

اینهاست خلاصه‌ی نظریات من درباره‌ی موارد عمده‌ی اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی. قبلاً نیز دو نامه‌ی کوتاه در این زمینه به رفقای بورو نوشته‌ام. در آینده نیز در مورد هر مسئله‌ی خاصی که پیش آید وظیفه‌ی کمونیستی خود را در صراحت و صداقت انجام خواهم داد. (*)

با درود فراوان

احمد قاسمی

(*) این نامه در روز شنبه ۸ فوریه ۱۹۶۳ در جلسه‌ی بوروی موقت به رفقای سه گانه تسلیم شد.

www.toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران